



## سخنرانی پنجم

### تجارب انقلاب سال ۱۹۰۵

اکنون حوادث بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ را بررسی میکنیم! اولین انقلاب - انقلاب ۱۹۰۵ تا حدودی بمنزله يك آزمایشکی برای انقلاب ۱۹۱۷ بود. بدون سال ۱۹۰۷، پیروزی نسبتاً سهل و ساده ۱۹۱۷ غیرممکن بود. با وجود آنکه ایده شوراها در ۱۹۰۵ فقط همچون شهاب ثاقبی درخشید ولی معیناً اثر عمیقی در روح طبقه کارگر باقی گذاشت و هنگامیکه در سال ۱۹۱۷ اولین رعد و برقها فرا رسیدن انقلاب را بنارت دادند. بنظر هر يك از کارگران امری بدیهی میآید که شیکهای از شوراها باید در تمام کشور گسترده شود. من باز تکرار میکنم که چنانچه ما تجربیات بزرگ انقلاب سال ۱۹۰۵ را نداشتیم بسیاری از حوادث ۱۹۱۷ بصورت دیگری رخ میداد، البته انقلاب ۱۹۰۵ خود با شکست مواجه شد و در اینجا این سوال مطرح میشود که چرا چنان شد و علت ناکامیایی در چه چیز نهفته بود.

منشویکها باین موضوع پاسخی دادند که بطور بسیار مشروحی در اثر پنج جلدی معروفی که بقم مارتف، پوترسف، دان و سایر رهبران منشویکی در ایام ضد انقلاب - یعنی در سال ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ تالیف شده است. توضیح آنها بشرح زیر میباشد:

انقلاب ۱۹۰۵ شکست خورد، زیرا طبقه کارگر در تقاضاهای پرولتری خود که صرفاً جنبه طبقاتی داشت، تندروی کردند و از آنجمله در اواخر ۱۹۰۵ خواستار کار روزانه ۸ ساعته شدند و حتی شروع بآن کردند که از طریق دادگاه و قانون آنها بانجام برسانند. از دیدگاه فلسفه منشویکی این موضوع اولین جنایت طبقه کارگر در انقلاب ۱۹۰۵ بود. منشویکها میگفتند که طبقه کارگر با تقاضاهای افراطی خود بخش عدهای از بورژوازی را از خود راندند و آنها را به اتحاد و همکاری با مالکین زمین یعنی با تزارسم وارد کردند. منشویکها فعالیت تمام اولین شوراها را نمایندگی کارگران در پترزبورگ را اشتباه و حتی حرام قریبانه میدانستند. آنها توجه نداشتند که تا مدتی رهبری آنها تا حدود زیادی خود منشویکها در دست داشتند. طبق نظر آنها شوراها بطور کاملاً سریع و ناگهانی براه بلشویسم افتاده بودند. این موضوع تا حدود معینی صحیح است. اولین شورای نمایندگان کارگران در پترزبورگ - که از نقطه نظر حزبی تا حدود زیادی فقط از بلشویکها تشکیل نیافته بود - در واقع تحت تاثیر تمام شرایط آن ایام براه بلشویسم

افتاده بود. آری علاوه بر این تاریخ یا منشویکها حتی شوخی کینمتوزانه‌ایرا انجام داد باین معنی که روزنامه آنها بنام "ناچالو" (آغاز) که از سال ۱۹۰۵ منتشر میشد یک موضوع بسیار تند بلشویکی اتخاذ کرد و ما بعدها شاهد آن بودیم که چگونه بعدها تمام کادر رهبری منشویکی از ارگان مطبوعاتی خود فاصله گرفت. در این رابطه من میخواهم مختصری درباره "ناچالو" و "نویاشینسکی" (زندگی نوین) بگویم.

"نویاشینسکی" و "ناچالو"

اواخر ۱۹۰۵ برای اولین بار روزنامه‌های عتی و قانونی "نویاشینسکی" ارگان بلشویکها و "ناچالو" ارگان منشویکها، منتشر شدند.

"نویاشینسکی" تا هنگام ورود رفیق لنین و چند تن دیگر از رفقا از خارج، تحت مدیریت افرادی که کمابیش بطور تصادفی بآن دست یافته بودند، قرار داشت و در اسهت تحریریه آن روزنامه نصف قرار گرفته بود که بعدها از انقلاب جدا شد و محل کنونی اقامت او بر ما معلوم نیست. نه تنها نویسندگان روشنفکری از قبیل گورکی بلکه افرادی نظیر مینسکی، تفی و نویسندگان دیگری که مدت‌ها در اردوی مخالف قرار داشتند، با روزنامه همکاری میکردند. ما اکنون بد شواری میتوانیم پیش خودمان مجسم کنیم که این افراد توانسته بودند در آن ایام به اردوی بلشویکی راه بیابند. وضع تازه بعد از مراجعت گروه اصلی کادر رهبری بلشویکها از خارج تغییر کرد و از آن پس نویاشینسکی یک روزنامه صرفاً بلشویکی شد.

وضع روزنامه منشویکی "ناچالو" طور دیگری بود. روزنامه بدست پاروس و تروتسکی افتاد. از اواسط ۱۹۰۵ یعنی از زمانیکه در مورد مسئله مناسبات با بورژوازی اختلاف نظری عیان شد - این دو منشویک بر سر شروع به جدائی از منشویکها کردند. وقتی مدیریت "ناچالو" تحت یک سلسله شرایط بدست آنها افتاد، آنها یک منشویک بلشویکی بآن دادند. در تاریخ حزب این خط مشی - کادر راس آن در آن ایام پاروس و رفیق تروتسکی قرار داشتند - بعنوان جریانی ثبت شده است که طرفدار انقلاب با اصطلاح بی گبر یعنی انقلاب مداوم بود. این ایده عبارت از این بود:

### انقلاب پیوسته

"ناچالو" مدعی بود که انقلاب ۱۹۰۵ آغاز یک دوره انقلابی است که تازه پس از پیروزی کامل پرولتاریای جهانی پایان خواهد یافت. این روزنامه مصراتاً تأکید میورزید که انقلاب روسیه بخشی از انقلاب انترناسیونال بوده و نتیجتاً پیروزی کامل آن فقط تحت این شرط که انقلاب انترناسیونال پیروز گردد امکان پذیر خواهد بود. این خط و رای نکات جالب توجه زیادی بود ولی جنبه‌های اشتباه‌آمیز آن نیز کم نبود. مہشترین اشتباه آن عبارت از این بود که نقش دقانان را نادیده میگرفت و یا تا حدود

بسیار زیادی بآن کم بها میداد، باین ترتیب که کاملاً باین موضوع بی توجه مانده بود که انقلاب روسیه نمیتواند پیروز گردد مگر آنکه طبقه کارگر پیوند دوستی نزدیکی با روستاها داشته باشد. به عبارت دیگر رهبران این جنبش برای حل بلشویکی - که اواسط ۱۹۰۵ توسط لنین فرموله شده و مشعر بر دیکتاتوری و دیکتاتور انقلابی بود - کم بها میدادند.

بهر حال روزنامه بلشویکی "ناچالو" بطور ناگهانی راه دیگری را که کاملاً با راه منشویکها تفاوت داشت برگزید و منشویکها در بیلابلی که از شکست انقلاب ۱۹۰۵ ارائه دادند، مجبور شدند که نه تنها از تاکتیک بلشویکها و نه تنها از خط مشی و روش شوراهای پترزبورگ بلکه از خط مشی روزنامه ارگان خود "ناچالو" که در آن ایام طبقه نفوذ زیادی در تمام جنبش داشت نیز ابراز تاسف نمایند. در این رابطه توضیحات آنها درباره عدم موفقیت ۱۹۰۵ کاملاً قابل فهم میباشد یعنی اینکه طبقه کارگر - آنطور که در آن ایام مصطلح شده بود - طبقه "حد اکثر خواهی" را پیش گرفته است و خیلی بیش از اندازه از تقاضاهای غیر قابل اجرا محاب شده و راه بلشویکی را اختیار کرده و موجب خورد شدن ستون فقرات خود شده است. بنظر منشویکها اشتباه اصلی منشویکها عبارت از این بود که آنها برنامه خود را خوب تنظیم نکردند و تاکتیک خود را منطبق و هماهنگ در خواست های بورژوازی نکرده بودند بلکه باین ترتیب که خواهان هشت ساعت کار روزانه بوده و تقاضاهای کاملاً طبقاتی دیگری را مطرح ساخته بودند - از این حدود پا فراتر اوردند.

### علل عدم موفقیت جنبش ۱۹۰۵

بلشویکها طور دیگری فکر میکردند و میگفتند حتی اگر قبول کنیم که مطرح کردن تقاضای هشت ساعت کار در روز در آن ایام اشتباه بوده است مع الوصف این جنبشی که بخاطر آن بوجود آمده بود اجتناب ناپذیر بود. فقط بورژوازیها هستند که میتوانند انقلاب باین نحو را پیش خود مجسم کنند کسیه میلیونها نفر از افراد طبقه ستمکش که بیدار شده و آگاهی یافته اند از خواست های خود صرف نظر خواهند کرد و چیزی را که بعنوان حادثه ترین مسئله برای آنها مطرح است، بدست فراموشی خواهند سپرد. ما میگفتیم: اگر در آن ایام در پترزبورگ و اصولاً در تمام دنیا یک بلشویک هم وجود نداشت، باز هم توده های کارگری بعد از ده ها سال تحت فشار قرار داشتن، بیدار میشوند و تقاضای هشت ساعت کار روزانه را مطرح میساختند و فقط به پشتیبانی از بورژوازیهای مشروطه طلب قناعت نمیکردند. این تقاضا واقعا اشتباه و خطائی محسوب نمیشد و جز این نه بیایست و نه میتوانست باشد. طبقه کارگر روسیه - که در آن زمان لااقل ۸ میلیون (و حتی شاید ده میلیون نفر) را در بر میگرفت - احساس میکرد که فرجام موضوع بستگی بخود او دارد. و بدیهی است با وجود قیامی که نمود نتوانست تقاضاهای اصولی طبقاتی خود را در برنامه روز قرار دهد. ما میگفتیم اگر چه طبقه کارگر در ۱۹۰۵ سرکوب شد ولی زمانی فرا خواهد رسید که خواستهای ۱۹۰۵ او قریب پیروزی خواهد شد. اینها مطالب ساده ای بودند که ما در پاسخ

فلسفه ذکر شده منشویکی، ابراز میکردیم .

خوب حالا باید دید که بلشویسم چه تشخیصی در مورد شکست انقلاب سال ۱۹۰۵ داده بود؟ بلشویسم در آنزمان و هنوز هم معتقد است که سه علت عمده برای عدم موفقیت در ۱۹۰۵ وجود داشت، اولین و مهمترین علت وضع و شرایط بین المللی بود . و عملاً انقلاب روسیه ماحرشی از مبارزه بین المللی بود و باید نیز چنین میبود . این حقیقت که انقلاب ۱۹۱۷ - ۱۹۲۰ ما در رابطه نزدیکی با حوادث بین المللی قرار داشت، اکنون بر هر کس روشن میباشد البته انقلاب ۱۹۰۵ نیز پیوند کمتری با کلیه اوضاع بین المللی نداشت . قرضهای که وزیر مربوطه " ویته " موفق شده بود از بانکهای خارجی بگیرد، بدون شك نقش مهمی را بازی میکرد . علاوه بر این بورژوازی بین المللی با پشتیبانی مادی که از تزارسم میکرد بدون شك حمایت اخلاقی بزرگی از او را نیز انجام میداد . در آنزمان دنیای بورژوازی اروپای غربی مثل امروز دچار پراکندگی و تشتت نبود و یک کل متشکل و ساده را تشکیل میداد . روسیه تزاری بهترین روابط عمده را با فرانسه بورژوازی داشت . و اتحاد شوم فرانسه - روسیه در واقع ترکیبی از میلیونها سرنیزه تزاری بود که بوسیله یاردها فرانک فرانسوی تجهیز شده بود و باید گفت که این یک اتحاد غیرمعمول بود . البته روسیه تزاری نه تنها از پشتیبانی پر قدرت فرانسه برخوردار بود بلکه تقریباً از جانب همه قدرتهای بزرگ اروپای غربی حمایت میشد و با وجود آنکه شکست روسیه تزاری در جنگ روسیه و ژاپن منجر به طبع پارهای از گروههای سرمایه داری - که با روسیه رقابت میورزیدند - بود مع الوصف در مجموع دنیای بورژوازی غربی بدون شك حمایت از روسیه تزاری برخاسته و از سقوط آن جلوگیری کرد . علاوه بر این سیاستمداران بورژوازی اروپای غربی ، تزارسم روسیه را با د مکرانهای مشروطه طلب و لیبرالهای روسی - که رهبران آنها با سرمایه های اروپایی در تماس بودند - آشتی دادند . امروزه دیگر شکی وجود ندارد که بورژوازی فرانسه و سایر کشورهای خارجی نقش دلال و میانجی را میان بخشی از اپوزیسیون بورژوازی روسیه و استبداد تزاری بازی کرده اند . تزارسم روسیه احساس میکرد که بورژوازی کشورهای متقدم اروپایی از پشت پرده مراقب و محافظ او میباشد . بنابراین اولین علت شکست انقلاب ۱۹۰۵ همین موضوع بود .

علت دوم نقصان و کمبود آگاهی طبقاتی دهقانان بود . پله خانف گفته است که انقلاب فقط میتواند بصورت انقلاب کارگری پیروز گردد . این حرف صحیح و انکارناپذیر بود . منتها مفهوم آنکه طبقه کارگر باید رهبر و نیروی اصلی انقلاب باشد ولی فرمول پله خانف کامل نبود بایستی گفته میشد که انقلاب روسیه میتواند فقط بعنوان انقلاب کارگری پیروز شود مع الوصف طبقه کارگر باید بهر وضعی که شده اتحاد و پیوند نزدیکی با دهقانان برقرار نماید . در سال ۱۹۰۵ ممکن نبود که این کار تحقق پذیرد . شورای نمایندگان کارگران فقط یک شورای نمایندگان کارگری بود ، در حالیکه دهقانان هنوز از نظر سیاسی تعلیم نیافته بودند . اگر بخاطر بیاوریم که کارگران کارخانه پوتیلو در ۹ ژانویه هنوز به تزار اعتماد داشتند و تعاویذ مذهبی را

پیشاپیش صفوف خود حمل میکردند و روانه قصر او میشدند، در این صورت قابل درک خواهد بود که این طرز تفکر در میان نودهای عظیم دهقانان که تجربیات سیاسی کثیری داشتند نیز جریان داشت و بر آنها مستولی بود. از این موضوع میتوان طرز تفکر ارتش آنزمان را نیز توضیح داد. که در تحلیل نهائی بسط تزاریسم یاری کرد تا قیام کارگران را سرکوب نماید. طرز تفکر آنها هنوز بدینگونه بود که سلطنت تزاری هنوز نسبتاً بدون هیچ اشکال و درد سری میتوانست با آنها عمل کند و آنها را علیه کارگران مورد استفاد قرار دهد.

اگر طبقه کارگر پترزبورگ و سایر شهرهای بزرگ روسیه در فاصله ۸-۱۰ ماه یعنی از ۹ ژانویه تا ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵، یک دوره سریع علوم سیاسی را گذراند و درک کرد که رژیم سلطنتی در واقع چیست، برای دهقانان و برای ارتش دهقانی این دوره مدت زمان خیلی طولانی تر لازم داشت. شورشهای نیروهای نظامی - که از ۱۹۰۲ پدید آمده بسیار گسترده تری شده بود - تا مدت زمانی فقط خصیت محلی داشتند و فاقد برنامه مشخص انقلابی بودند. علائم اولیه جنبش، طبعا بسیار مهم بودند و در واقع شورش ناوگان دریای سیاه حالت ویژه ای داشت. این یک پدیده مهم و جدی بود. ولی تزاریسم در سال ۱۹۰۵ هنوز باندازه کافی ارتش و دهقانان را در اختیار داشت. در انقلاب ۱۹۰۵ دهقانان نشان دادند که هنوز باندازه کافی آمادگی متحد شدن با پرولتاریا را ندارند و کامیون بیطرف ماندند ولی تا حدی که به صفوف ارتش درآمده بودند بیشتر در دست تزاریسم قرار داشتند تا در دست انقلاب.

و بالاخره علت سوم خیانت بورژوازی بود. این ادعای منسوبیها که گویا همه تقصیرات متوجه کارگران - که نقضای بیش از حد اعتدالی را مطرح کرده بودند - میباشد کاملاً ناحق است. و حق با منسوبیها بود وقتی بر سر این نکته پافشاری میکردند که بورژوازی در لحظات حساس و تعیین کننده از جنبش بریده و بآن خیانت کرده است باین ترتیب که با تزاریسم مصالحه کرده است و بدینحال تکه استخوانی که در ۱۷ اکتبر بجانب او پرتاب کردند ندیده است و از آن لحظه بیعت تمام اردوی بورژوا - لیبرال بنحوی مشخصی از پرولتاریا فاصله گرفتند. حتی همان استروهای که همواره ماهرانه با الفاظ بازی میکرد جمله "جنون قهرهای ابتدائی" جنبش اعتصاب را - که قبلاً تحت جدائی های طبقاتی پرولتری عنوان شده بود - بر سر زبانها انداخت. بورژوازی لیبرال موضوع را اینطور مطرح میکرد که گویا یک قهر طبیعی لجام گسیخته زنجیرهای خود را پاره کرده است و مثل اینکه امواجی طغیان کرده اند که باید بهر وسیله ای شده آنها را آرام ساخت و الا تمام کشور بوسیله یک سیلاب فراگرفته شده و انهدام و ویرانی کامل بوقوع پیوسته و هر نوع نظم و انضباطی از بین خواهد رفت. بورژوازی لیبرال وقتی متوجه شد که تزاریسم ترک برداشته است و حالا بسوی او آمده و دست دوستی و تفاهم بطرفش دراز کرده است فوراً بطرف راست لغزید و بجنبش آزادی خیانت کرد و عملاً یکی از متحدین تزار شد. اینها علل عمده ای بودند که باندازه کافی شکست ۱۹۰۵ را توضیح میدهند.

## نتایج سال ۱۹۰۵

سال ۱۹۰۵ چه نتایجی در برداشت؟ حوادثی که بطور گریزناپذیری هر انقلابی - و حتی آن انقلابی را هم با شکست مواجه میشود - فرا میسرانند چیستند؟ پیش از هر چیز تغییر گروه بندی نیروهای طبقاتی. این امر عادتاً عبارت از این بود که بورژوازی بطور قطعی يك طبقه ضد انقلابی شده بود. همانطور که می دانیم تا حدود زیادی همیشه اینطور نبوده است. بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه که علیه فتوح الیسم علیه نظام ارباب رعیتی و رژیم سلطنتی مبارزه میکرد - يك طبقه انقلابی بود. بورژوازی روسیه نیز به همین مسوال تا ۱۹۰۵ کاملاً بی نقش ایونسیون را بازی کرد. زمانی بود که بخشی از بورژوازی روسیه برای اتحاد با طبقه کارگر کوشش میکرد و برای جلب دوستی حزب کارگری ما تلاش مینمود. سعی و کوشش استروو، توگان بارمانوسکی و بهترین نمایندگان بورژوازی برای ایجاد تفاهم با ما معروف میباشند. میلیوکف بلندن - که در آن ایام محل اقامت لنین بود - آمد و او را بعنوان رهبر کارگران درود گفت و با او پیشنهاد کرد که قرار داری در مورد همکاری منعقد سازد. زمانی بود که تمام ایونسیون بورژوازی بحالت نفرت از تزار و سبب همکاری شخصی با طبقه کارگر ابراز تمایل میکرد، در حالیکه بطور پنهانی امیدوار بود که آنها [طبقه کارگر را] آلت دست آینده خود سازد و او را بخدمت خود درآورد. همانطور که در سال ۱۸۴۸ در آلمان و سایر کشورها گذشت. ولی هر قدر خصلت طبقاتی جنبش کارگری بیشتر عیان شد و هر قدر بورژوازی نغمههایی را که متضمن درخواستهای طبقاتی بود واضح تر شنید بهمان اندازه بیشتر از جنبش آزادی فاصله گرفت و بهمان اندازه پراختر روشن تر شد که تزار - هر قدر هم بد باشد - باز برای بورژوازی بهتر است تا پیروزی طبقه کارگر. ولی وقتی بورژوازی باین امر ایمان آورد که طبقه کارگر تا بحال آنقدر قوی شده است که دیگر از کشش گاپون پیروی نمیکند بلکه از حزب خود رهنمود میگیرد، برنامه طبقاتی خود را دارا میباشد، تقاضای هشت ساعت کار در روز را مطرح کرده و شوراهاى نمایندگان کارگران را انتخاب کرده است - آنوقت بورژوازی شروع بآن کرد که بید رنگ رنگ خود را عوض کند و بسرعت يك طبقه کاملاً ضد انقلابی شد. انگیزه تعیین کننده در این حالت بوجود آمدن شوراهاى نمایندگان کارگران در پترزبورگ بود. این مجلس که در اتحادیه آزاد اقتصادی جلسات خود را برگزار میکرد، کابوس وحشتناکی برای تمام بورژوازی - که شاه تیزی داشت - شد. او احساس کرد که این حکومت کارگری آینده است یعنی ارگسان طبقاتی پرولتاریائی است که بورژوازی هرگز نمیتواند از پس آن برآید و از همین لحظه بود که رنگ آن از سرخ صورتی به سیاه تغییر کرد و از همین لحظه بود که حتی تئورسین های انترناسیونال دوم مثل کائوتسکی فهمیدند که بورژوازی روسیه قادر نخواهد بود نقش بورژوازی ۱۷۸۹ فرانسه را بازی کند، زیرا کمپولتاریای کشور ما قوی شده بود. بورژوازی روسیه میبایستی يك طبقه ضد انقلابی بشود، در حالیکه در عصر انقلاب کبیر فرانسه، طبقه کارگر هنوز در قداق بود و بطور عینی برای بورژوازی این امکان وجود داشت که نقش

انقلابی را بازی کند .

بنابراین اولین نتیجه انقلاب ۱۹۰۵ عبارت از این بود که یکی از مهمترین طبقات یعنی بورژوازی جوان روسیه یکبارہ ضد انقلابی شد . نتیجه دوم آن بصورت بیدار شدن انکار ناپذیر دهقانان از خواب چند ساله شان نمودار شد . حتی اگر جنبش ۱۹۰۵ ضربه يك پیروزی نشد معینا مسئله زمین در اثر آن مورد حمله شدید قرار گرفت . چیزی که بصورت اولین کمیته زمین متجلی شد . دهقانان بنحوی از آنجا بر اثر حوادث ۱۹۰۵ بیدار شده و بحرکت درآمدند و نمایندگان آنها در دوما اول و دوما دوم این موضوع با وضوح تمام نشان دادند . در این دو دوما تنها دهقانان - ترودوویکی یعنی نیمه - سوسیال رولوسیونر هائی که حزب ترودوویکی را تشکیل میدادند بلکه همچنین دهقانان دست راستی - که در مسایل سیاسی بعنوان افراد ضد سیاه تلقی میشدند - سخنرانی هائی در مورد مسئله زمین ایراد کردند - که مطو از حرارت و آتش انقلابی بودند . بعضی آنکه پای مسایل مربوط به ملك و زمین بمیان میآمد این دهقانان دست راستی - که مالکین زمین و سلطنت تزاری روی آنها بعنوان پایگاه خود خیلی حساب میکردند - صحبت هائی میکردند که مورد تائید بلشویکها قرار میگرفت و با کف زدن آنها مواجه میشدند . بنابراین نتیجه بزرگ دیگر انقلاب ۱۹۰۵ ارتقاء آگاهی طبقاتی توده های دهقانی بود . در این زمینه يك تغییر سیر افراطی پدیدار شد یعنی آنکه بورژوازی بر است گرائید در حالیکه دهقانان - که آهسته آهسته بیدار میشدند - بوسیله جنبش به چپ سوق داده شدند .

### فرمول : " ۱۸۴۷ یا ۱۸۴۹ ؟ "

در سال ۱۹۰۶ این سوال برای حزب مطرح شد که حالا چه باید کرد ؟ آیا انقلاب به پایان رسیده است ؟ نتیجه مشاجراتی که در این مورد صورت گرفت بعنوان این سوال مطرح شد که آیا ما شاهد سال ۱۸۴۷ هستیم یا ۱۸۴۹ ؟ بعبارت دیگر این موضوع بدان معنی بود که آیا ما در سال ۱۸۴۷ یعنی در آستانه انقلاب سال ۱۸۴۸ قرار داریم یا در سال ۱۸۴۹ یعنی بعد از انقلاب نیمه پیروز و نیمه شکست خورده سال ۱۸۴۸ ؟ همانطور که میدانیم انقلاب ۱۸۴۸ در تعدادی از کشورهای درست بهمین صوت بوقوع پیوست ، یعنی زودرس بود و به مصالحای ختم شد ، و ثمرات پیروزی بنحو کاملا آشکاری نصیب بورژوازی شد . بنابراین در محافل حزبی این سوال مطرح میشد : که آیا در حال حاضر در چه ایامی بسر میریم و آیا سال ۱۹۰۶ سال ۱۸۴۷ ایستکه آلمان و بخش عمده ای از اروپا پشت سر گذاردند یا سال ۱۸۴۹ ایستکه بر آنها گذشت ؟ بعبارت دیگر آیا سال ۱۹۰۶ طلیمه مبارزات تازه ایست و یا آنکه مبارزات بزرگ را تا بحال پشت سر گذارده ایم و حالا دیگر رو بسقوط هستیم یعنی ما شاهد سالی نظیر ۱۸۴۹ هستیم که انقلاب پایان یافته تلقی میشد . براین اساس و در رابطه با این فرمول مباحثات بینهایت شدیدی میان بلشویکها و منشویکها در گرفت .

بلشویکها معتقد بودند که ما شاهد ۱۸۴۷ هستیم، که انقلاب هنوز پایان نیافته است و وظایف عینی که بوسیله خود او برای او مطرح شده است هنوز بهیچ وجه بطور رضایتبخشی انجام نگرفته است و دریا زود موج انقلاب از نو بتلاطم درخواهد آمد. ما می‌گفتیم دهقانان موفق به کسب زمین نشدند و خواست‌های کارگران برآورده نشده است و این دو طبقه اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند و بنا بر این از این نقطه نظر مسائلی که برای انقلاب مطرح بود مانند حل شده‌مانند. شاید تزار و استولیپین بتوانند مبارزه انقلابی را برای مدتی خفه کنند ولی تازه در چنین صورتی هم فقط برای مدت کوتاهی خواهد بود و پس از آن بار دیگر مبارزه بطور گریزناپذیری ادامه خواهد یافت. آنچه ما در سال ۱۹۰۵ شاهد آن بودیم فقط تیردهائی بودند که در خط اول جبهه صوت گرفتند، فقط يك دست و پنجه نرم کردن آزمایشی بسود، فقط سال ۱۸۴۷، در حالیکه نبردهای واقعی پیش پای ما قرار دارند. منشویکها طبعاً بینش دیگری داشتند، آنها چنین می‌گفتند: "ما اینک راهی را که پروس بعد از ناکامیهای ۱۸۴۸ پیروز طی می‌کنیم، یعنی راهی که نیکی بنفع انقلاب و نیکی بسود پادشاه تمام شد. تزار باقی ماند ولی ما يك سلطنت مشروطه خواهیم داشت و باید خودمان را با این واقعیت منطبق سازیم." و نتیجه این موضوع آن شد که منشویکها این راه حل را پیدا کردند که حزب را بهر قیمت شده بصورت قانونی درآورند و با آنکه اصطلاحی که ما در آن ایام بمنوان طنز و تمسخر در مورد آنها بکار می‌بردیم - آهسته و آرام بحالست قانونی بخزیم. و این دیدگاه منشویکی قابل درک بود. وقتی آنها معتقد بودند که انقلاب به پایان رسیده است، مبارزات دیگری وجود نخواهد داشت، روسیه به يك مرحله صلح و آشتی رسیده و طبق نحوه پروس تکامل خواهد یافت، در این صورت واضح است که باید حزب از وضع مخفی و زیرزمینی خود بیرون می‌آید، قانونی میشد، برنامه خود را محدود میکرد، خود را با قوانین تطبیق میداد و مدتی برای همزیستی مسالمت آمیز با سلطنت و احزاب بورژوازی را پیدا میکرد.

### اتحاد بلشویکها و منشویکها

بهر حال اینها دو پلاتفرمی بودند که بلشویکها و منشویکها در بهار سال ۱۹۰۶ داشتند. در آن ستاد بلشویکها و منشویکها در نتیجه مبارزات انقلابی اواخر ۱۹۰۵ و تحت تاثر توده‌ها مجبور بودند که با یکدیگر بیامیزند و مشکل شوند. این یکی از بینهایت جالب توجهترین ماجراهائی بود که در تاریخ حزب ما گذشت. در واقع توده‌ها دو پاسه بار بلشویکها را مجبور بآن کردند که با منشویکها آشتی کنند. و این چیز تعجب آوری نیست. حتی در ۱۹۱۷ نیز شنیده میشد که "چرا باید از هم جدا شد؟ هر چه بیشتر، بهتر و اگر منشویکها و علاوه بر آن سوسیال رولوسیونرها را نیز به بلشویکها بیافزائیم، آنوقت مطمئناً بر بورژوازی و تزارسم پیروز خواهیم شد." توده‌های وسیع کارگری که هنوز تجربه‌ای در مبارزات سیاسی نداشتند و حتی عضو حزب بودند چنین فکر میکردند. بهر حال سال ۱۹۰۵ با يك جنبش قسوی

بمنفع وحدت و در هم آمیزی شروع شد . در بسیاری از نقاط کمیته‌های فدراتیو بلشویکها و منشویکها تشکیل یافتند که سازمانهای مشترکی بر اساس نسبت مساوی بوجود آوردند و مشترکا مبارزه را رهبری کردند. نتیجه آن این شد که کمیته مرکزی بلشویکها نیز مجبور شد که بهمین ترتیب اینگونه روابط فدراتیو را با کمیته‌های سازمانی منشویکها برقرار سازد . و بعد تحت فشار توده کنگره وحدت حزب - که در ۱۹۰۶ در استکهلم تشکیل یافت - فرا خوانده شد . بهترین اختلاف نظری که در کنگره میان بلشویکها و منشویکها وجود داشت عبارت از این بود که بلشویکها میگفتند ما شاهد ۱۸۴۷ بودیم در حالیکه منشویکها میگفتند مادر سال ۱۸۴۹ بسر میبریم . به عبارت دیگر بلشویکها ادعا میکردند که : ما در اولین جدال انقلابی شکست خوردیم ولی در آینده انقلابی در مقابل ما قرار دارد که وظایف آن بوسیله ما انجام نیافتد و منشویکها برعکس مدعی بودند : شما خیالبرد از ویند اربافید و نمیخواهد این حقیقت تلخ و ناگوار را بپذیرید که این ۱۸۴۷ نیست بلکه ۱۸۴۹ است . ما کاملا در هم کوبیده شده ایم و انقلاب روسیه - برگشت ناپذیری ناپود شده است . روسیه براه حکومت مشروطه خواهد افتاد و روسیه باید تحت این شرایط مبارزه ، راهی را که سوسیال دموکراسی اروپا طی میکند - پیش بگیرد .

### پس - روزی گرایشهای منشیویکی

در کنگره استکهلم منشویکها پیروز شدند . این امر دلیل آن بود که روند فکری توده‌های کارگری در تمام کشور تحت تاثیر شکست سیر نزولی را طی میکرد و نشان داده شد که در محافل حزبی همانگونه میگشت که بعد از ناکامی قیام سامبرو دستگیری اعضای شورای پترزبورگ ، یعنی پاسو سرخوردگی که بطور اجتناب ناپذیری در اینگونه موارد پیش میآیند . فقط بخاطر این وضعیت بود که منشویکها توانستند در کنگره استکهلم اکثریتی را که چندان با اهمیت نیز نبود ، بدست آورند و تاکتیک خود را به حزب دیکته کنند . وقتی مسئله قیام سلحانه در دستور کار کنگره قرار گرفت تصویبنامه‌ای علیه آن تهیه کردند که طبعاً کما بیش در لفاظ بود و فرم دیپلماتیک داشت . و مدت کوتاهی بعد از آن برنامه ارضی ماسالف - پلهخا را - که بهمین عنوان مخالف انقلاب بود - تصویب کردند . این برنامه عبارت از آن بود که زمین را وساطت سازمانهای محلی - یعنی نمایندگان انجمن های روستائی - در عمل به دهقانان صاحب زمین واگذار کرد . و بالاخره تصویب گرفتند که در اولین دوما دولتی شرکت کنند و یک فراکسیون سوسیال دموکرات در آن تشکیل بدهند .

### تاکتیک بلشویکها

برای بلشویکها راه دیگری جز آنکه از نظر ظاهر این موضوعات را بپذیرند ، باقی نماند ، زیرا آنها در اقلیت بودند و کارگران خواستار وحدت بودند . ولی در عمل کنگره وحدت بهیچ وجه موجب اتحاد

و وحدت بلشویکها و منشویکها نشد و در واقع ما استکھلم را در حالت دو فراکسیون جدا از هم ترک کردیم. در کمیته مرکزی چند نفر از رفقای ما - مطابق اصطلاح خودمان در آنزمان بعنوان "گروگان" - پذیرفتند. ولی در ضمن بلشویکها در کنگره - حتی در درون آن - کمیته مرکزی ای برای خود تشکیل دادند که از لحاظ حزبی جنبه قانونی نداشت. این دوره از تاریخچه حزب ما - که در آن ما چه در کمیته مرکزی و چه در کمیته پترزبورگ در اقلیت بودیم و مجبور بودیم که فعالیتهای ویژه انقلابی خود را مخفی نگاهداریم - دوره بسیار دشوار و عذاب آوری برای ما بود. بسیار اتفاق می افتاد که دو دبیر [کمیته مرکزی] - که یکی منشویک و دیگری بلشویک بود - به تعقیب یکدیگر می پرداختند زیرا که اعتمادی بهم نداشتند. وضع مثل این بود که دو حزب در چهارچوب یک حزب فعالیت داشته باشند.

از جنبه آثار مورد استناد این زمان - که مبارزه بلشویکها با منشویکها در آن منعکس می باشد - میتوان پیش از هر چیز، جزوه "گزارش به کارگران پترزبورگ در باره کنگره استکھلم" را نام برد - این جزوه را رفیق لنین که بعنوان نماینده کارگران پترزبورگ در کنگره شرکت کرده بود، نوشته است. علاوه بر این کتاب "پیروزی کادتها و وظایف حزب کارگر" را باید ذکر کرد.

#### مجادله پیشین در باره "۱۸۴۷ تا ۱۸۴۹؟"

بعد از کنگره استکھلم - که در تعقیب آن، مرحله طولانی از زوال انقلاب و سلطه منشویکها فرا رسید - مجادله در باره "۱۸۴۷ تا ۱۸۴۹؟" و عبارت دیگر در باره آنکه حق با کیست، با بلشویکها یا منشویکها؟ - همچنان ادامه یافت. منشویکها بارها پیروزمندانها گفتند: نگاه کنید که چگونه اشتباه میکردید! شما معتقد بودید که انقلاب بی پایان نرسیده است، و در آینده نزدیکی مبارزات شدید در خواهند گرفت ولی به بیند که چه مدت زمانی از آنوقت تا کنون گذشته است! و در عمل انقلاب بعدی تازه در ۱۹۱۷ یعنی بعد از ده سال بوقوع پیوست. آیا از این موضوع نتیجه گیری میشود که بلشویکها اشتباه میکردند و حق بجانب آنها نبود؟ نه! بلشویکها هیچ موعده مشخصی را ذکر نکردند. اگر چه - برای آنکه حقیقت را گفته باشیم - معتقد بودند که موضوع خیلی سریعتر صورت خواهد گرفت و اگر چه پیش بینی نکرده بودند که ده سال تمام تا پیروزی طبقه کارگر سیری خواهد شد. اما همانطور که میدانیم تعیین کردن موعده مستلما اینستکه همه و حتی مارکس - که بارها انقلاب جهانی در شرق وقوع را موعده داده بود - اشتباه کرده اند. کاملا قابل درک است که هر انقلابی واقعی تمایل بآن دارد که موعده انقلاب را در آینده ای نزدیکتر تعیین کند. در هر حال پیش بینی ما بطور کلی صحیح بود: یعنی انقلاب بی پایان نرسیده بود، خواستهای عده آن بطور عینی تحقق نیافته بودند، آرزوهای پرولتاریا و دهقانان ارضا نشده بودند، مبارزات تازه اجتناب ناپذیر بودند، و برای ما هیچ وجه رفتن برای پروس مفهومی نداشت بلکه فقط یک راه روسی وجود داشت - که بایستی بوسیله یک دگرگونی اجتماعی بزرگ - پشت سر گذارده میشد. اینسن

پیش‌بینی‌های ما درست از آب درآمدند و همه چیز روشن شد آنهم خیلی زود .  
 نکته است که از نظر زمان با پیروزی حقه‌بازان نه کادتها - یعنی <sup>حزب</sup> بورژوازی لیبرال - در انتخابات  
 دومای دولتی اول همزمان بود . آنها کرسیهای فراوانی را در دوما بدست آوردند و در ضمن رهبری  
 سیاسی در نخستین پارلمان روسیه را به‌عهده گرفتند . باین ترتیب که مورو نصف بد نام را بریاست مجلس  
 برگزیدند . حزب کادتها در دومای دولتی مقام اول را داشت ، و رهبران آن نابوکوف و دیگران ناطقین  
 اصلی پارلمان بودند . بهر تقدیر دومای اول پیروزی بزرگی برای حزب بورژوا - لیبرال روسیه - که خود  
 را حزب مشروطه خواه - دمکرات مینامیدند - بود . ( کونستیتونسیل - دمکرات که مخفف آن کا - دووجه  
 تسمیه " کادتها " بود ) بنابراین ما در وجود آن با يك عامل سیاسی جدی سروکار داشتیم و این سوال  
 برای حزب کارگر مطرح شد که در مقابل آن چه روشی باید پیش بگیرد .

### وزیر مسئول ( کادتی )

کمیته مرکزی مشویکی که در آن ایام رهبری حزب را در دست داشت ، از پیروزی کادتها شادمان  
 و خرسند بود و معتقد بود که دوران جدیدی در روسیه شروع شده است و پیروزی حزب مشروطه طلب  
 - دمکرات - که موجد نظریات خود آنها بود - کمکی برای مملکت در مورد حل مسئله زمین و سایر مسایل  
 اصولی خواهد بود . و در این رابطه مشویکها راه حل يك وزیر کادتی - و یا آنطور که در آنزمان مصطلح  
 بود يك وزیر مسئول - را پیشنهاد میکردند ، یعنی وزیری که در مقابل دوما مسئولیت داشته باشد و نه  
 در برابر تزار . این بطور کلی فرمول کلاسیک همه پارلمان‌های بورژوازی است . در مورد آنها موضوع همین  
 ترتیب است که وزیر بر حسب ظاهر در مقابل پارلمان مسئولیت دارد . هنوز چندی از ارائه راه حل پیشنهاد  
 مذکور توسط مشویکها نگذشته بود که در محلات کارگری آریتاسیون خشم‌آلودی برای پشتیبانی از ایده  
 وزیر مسئول شروع شد . همانطور که ملاحظه میکنید مشویکها منطقی فکر میکردند و نسبت بخود وفادار  
 ماندند یعنی در اینجا نیز در جستجوی فرمولی برای پشتیبانی از بورژوازی مورد علاقه خود بودند . البته  
 میتوان گفت که از همین جا انحراف شروع شد : این راه حل موجب فساد و تباهی مشویکها شد و به مسا  
 کک کرد که در پترزبورگ اکثریت را بدست بیاوریم . من بخاطر دارم که ناحیه ویبورگ شهر - که در آن ایام  
 کارخانه‌های زیادی در آن کار میکردند - در آن زمان کاملاً مشویکی بود و کارگران بها بلشویکهای بزهکار  
 اصلاً گوش فرامیدادند . ولی وقتی کار براه حل " وزارت مسئول کادتی " کشید و برای آنها کاملاً روشن  
 شد که تاکیک مشویکی منجر به پشتیبانی از وزیر بورژوا گشت ، آنوقت تصویر تغییر کرد . از این لحظه به بعد  
 مشویکها کارخانه‌های ویبورگ را یکی بعد از دیگری از دست دادند و بعد از آن کنفرانس شهری پترزبورگ  
 نیز با راه حل مشویکی ابراز مخالفت کرد . این کنفرانس در فنلاند - که در آنزمان نسبتاً از آزادی بیشتر  
 بهره‌مند بود - برگزار شد . من بخاطر دارم که چگونه ما در يك شب تحت نگاههای کاوشگر داور دست

بزرگی از جاسوسان در ایستگاه راه آهن فنلاند، سوار قطار شدیم و به تریوکی رفتیم. در آنجا کنفرانس تمام روز یکشنبه جوان داشت و گاهی تقریباً منجر بزد و خورد هائی میان منشویکها و بلشویکها گردید. سرانجام موفق شدیم که علیرغم فشار کمیته مرکزی منشویکی بار دیگر برای اولین مرتبه در پترزبورگ و سپس در تعداد زیادی از شهرها اکثریت را بدست آوریم. این واقعیت تا حدود زیادی در حکم پیروزی ای در مقیاس سراسری روسیه بود، زیرا که پترزبورگ مرکز منشویکی کشور بود. کمیته مرکزی منشویکی در مقابل کمیته بلشویکی پترزبورگ عاجز و بی توان بود و در میان روزنامه‌های بورژوازی در آنزمان این شوخی و در زبانها شده بود که کمیته کوچک بلشویکی پترزبورگ، کمیته مرکزی بزرگ منشویکی را مغلوب کرده است.

### انحلال اولین دوما

اولین دوماى دولتی بدون توجه با اینکه کادتها رهبری سیاسی آنها بعهده دارند میبایستی نسبت به جنبش انقلابی و مخصوصاً جنبش انقلابی دهقانی در روستاها - که دامنه آن همواره گسترده‌تر میشد - حق خود را ادا میکرد و مجبور بود که مسئله زمین را - ولو با تردید و تاخیر در برتانه روزقرا ر دهد و براساس این موضوع کشمکش میان او و حکومت تزار در گرفت که منجر بانحلال دوماى اول گردید. حزب کادتها در شور و التهاب بیش از حد خود به فنلاند کوچ کرد تا در آنجا يك کنفرانس مخفی را برگزار نماید و از آنجا اعلامیه رسوائی آور و پیورگ را - که بعدها عنوان "شیرینی خمیرمانند و پیورگ" را گرفت - صادر کرد. این سند مردم را دعوت بآن میکرد که از پرداخت مالیات خودداری کنند و در واقع تکرار روش انقلابی ای بود که لیبرالهای معتدل در انقلاب ۱۸۴۸ - وقتی که آنها مخفیانه با مشتهای گره کرده سلطنت را تهدید میکردند - اتخاذ کرده بودند. آنها عزم راسخ نداشتند که از مبارزه انقلابی بطور جدی پشتیبانی کنند و از قبل میدانشتند که هیچ کس از دعوت آنها مشعر بر عدم پرداخت مالیات تبعیت نخواهد کرد. ظهرا سلطنت تزاری "شیرینی خمیرمانندی" را جدی تلقی نکرد و تهیه کنندگان آنها محکوم به سه ماه زندان نمود - یعنی به يك مجازات کاملاً ملایم.

انحلال اولین دوماى دولتی بمنزله دست و پنجه نرم کردن ملایم میان تزارسم و بورژوازی لیبرال بود ولی بزودی باز همه چیز فراموش شد و در دوماى دوم روابط آنها تا حدودی حسنه بود و بخشی از بورژوازی لیبرال به مدیحه سرائی از استولی پین پرداخت.

### کننگره ۱۹۰۷ لندن

در زمینه این رویدادها کنگره لندن پنجمین کنگره حزب ما در لندن تشکیل یافت. مدت مدیدی نزاع بر سر این بود که این کنگره باید چندمین کنگره نامیده بشود. ما بلشویکها از سومین کنگره - کسه خودمان برگزار کرده بودیم شروع میکردیم و کنگره استکهلم را چهارمین و کنگره لندن را پنجمین کنگره حزب

تلقی میکردیم ولی منشویکها سومین کنگره ما را بر رسمیت نمیشناختند و از آنجا که نمیخواستند آنها را بعنوان پنجمین کنگره قبول کنند، آنها کنگره لندن میخواندند. در این کنگره سه بخش تازه به حزب پیوسته بود: سوسیال دموکراسی لهستان، حزب لتوانی و "بوند" - که طبق آنچه قبلاً گفتیم در ۱۹۰۳ از حزب ما جدا شده بود. این سه سازمان در آن ایام از ما طرفداری میکردند (اکثریت قریب باتفاق احزاب لهستان و لتوانی و بخش عمده (بوند) و باین ترتیب - با وجود آنکه انقلاب سمرقند زولی را طی میکرد - در اثر پیوستن این سه بخش - که موضع ما را اتخاذ کرده بودند - ما توانستیم اکثریت را بدست بیاوریم تا گفته نمائیم این اکثریت نسبتاً ضعیفی بود که اکثریت به چند رای بسته بود، ولی بهر حال اکثریت بود - منشویکها با جنگ و دندان میجنگیدند که قدرت حزبی خود را حفظ کنند و ما مجبور بودیم که این قدرت را با قهر و بکک و سائلی که چندان برازنده نبودند از آنها سلب کنیم تا حزب را از جنگ آنها خلاص کنیم. در کنگره لندن مشاجرات بسیار تافکین پارلمانی در گرفت، این مشاجره را سرتلی - که نماینده منشویکها بود - (اوغزو دوما دوم بود) و الکسین سکی - که در آن ایام بلشویک بود و بوسیله کارگران پترزبورگ عضو حزب بنمایندگی دوما انتخاب شده بود - رهبری میشد. (این شخص هنوز نمیخواهد آن ایام را فراموش کند و با وجود آنکه بعد سلطنت طلب شد و اکنون در ورانگل بسر میرود - هنوز هم "نماینده کارگران پترزبورگ در دوما دولتی" امضا میکند. در تعقیب این موضوع یک مبارزه شدید و پر شور و شورویک بر سر مسئله روش بورژوازی لیبرال در برابر انقلاب و در باره خصلت انقلاب بطور کلی، در گرفت. این بحث که دامنه آن بسیار وسیع شده بود از طرف زبردست ترین ناطقین و حزب رهبری میشد. پله خانف از طرف منشویکها و رفیق لنین و رفیق شهید روزا لوکزامبورگ - که بعنوان نماینده حزب لهستان به عضویت حزب ما در آمده و در کنگره ما شرکت کرده بود - از طرف بلشویکها صحبت میکردند. سخنرانیهایی که در این کنگره در باره مسئله خصلت انقلاب روسیه و در مورد مناسبات بورژوازی لیبرال از جانب روزا لوکزامبورگ و رفیق لنین ایراد شدند، هنوز هم بعنوان برجسته ترین نمونههایی از تجزیه و تحلیل سیاسی اعتبار دارند. و در این رابطه مشاجره‌ای که در کنگره لندن صورت گرفت، بهیچ وجه تازگی خود را از دست نداده است. در آنجا این مسئله اساسی و عمده روشن شد که آیا طبقه کارگر روسیه باید فقط بعنوان نیروی رزمنده در خدمت بورژوازی قرار گیرد و یا آنکه باید نقش مستقلی را در انقلاب در شرف وقوع بازی کند.

### کمیته مرکزی منتخب کنگره لندن

در کمیته مرکزی ای که در کنگره لندن انتخاب شد، اکثریت ما بسیار ناچیز و بی ثبات بود. مارتنف با کتاب خود مطالبی را در خاطر من زنده کرده است که از ذهن من محو شده بودند. در کنگره لندن کمیته مرکزی انتخاب شد که ترکیب آن بدینگونه بود: مارتنیف (این شخص امروز به صفوف ما پیوسته است) ن. چوروانیا (او رئیس جمهوری منشویکی گرجستان بود و اکنون در پاریس بسر میرود) گولدمان - گورف

و نوی رامشویلی ( اعضای اولین دوما دولتی - منشویک ) ، از لهستان : تیشکو ( او در حوادث ژانویه ۱۹۱۹ متعاقب قتل کارل لیب گشت کشته شد ) و وارسکی کونیست ( که اکنون عضو حزب ماستم ) ، از طرف " بوند " : آبرامویچ ولیر ، از طرف بلشویکها : رفیق لنین ، بینوویف ( من در آن ایام اولین بار بود که به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می‌شدم ) ، گدن برگ ( او در این فاصله بار دیگر منشویک شد ولی دوباره به پیوست و به عنوان یک منشویک درگذشت ) ، روشکوف ( که احتمالاً عده زیادی از شما با او آشنا هستید . او در آن زمان یکی از بهترین رفقا و نمایندگان بلشویک بود و بالاخره دیپرونیسکی فقید . از لتوانی روزی ( او اکنون زنده نیست و در زمان حیاتش یک بلشویک بود ) و گرمان ( این شخص همان رفیق فعلی مساندانی شوکی است که امروز مصدر یکی از مقامات نظامی است . من از او اسم می‌برم زیرا که وی در آن زمان " آشتی کننده " بود و در چند مورد مهم - همان طور که در آن زمان مصطلح بود - " گرمانیزاسیون " کمیته مرکزی صورت گرفت . وجه تسمیه این اصطلاح بخاطر همین جریان بود که گاهی بنفع بلشویکها و گاهی بنفع منشویکها رای میداد . میتوان پیش خود مجسم کرد که چه سیاست استواری نتیجه این زیست مشترک بود . بلشویکها این موضوع را درک میکردند و در همان کنگره لندن کوشش کردند مرکزیت بلشویکی غیر مجاز خودشان را انتخاب کنند . ما بخود می‌گفتیم که کار ما در کمیته مرکزی جنبه یک انجام وظیفه ناگوار را دارد ولی ما کار درست و حسابی مانرا در مرکز بلشویکی خودمان انجام میدیم ، زیرا کاملاً آشکار بود که این " زناشویی اجباری " با منشویکها مدت زیادی دوام نخواهد یافت من در ضمن یادآوری نتایج کنگره لندن میتوانم مطالب زیر را درباره آن بگویم : او از نظر تئوری پیروزی را نصیب بلشویکها کرد و قدرت حزبی را از منشویکها سلب کرد ولی کمیته مرکزی همچنان در اختیار ما نبود . وضع باخبرین حد ناتابت و متغیر بود ، سیستم فراکسیونهای جداگانه همچنان ادامه یافت و بلشویکها مجبور بودند بطور مجزا خود را سازماندهی کنند .

تازه از کنفرانس لندن بازگشته بودیم که دوما دوم منحل شد . فراکسیون سوسیال دمکرات متهم بخیانیت شد و اعضای آن دستگیر شدند و اعلام جرم معروفی - که ضجر بزندانی شدن عده زیادی از نمایندگان شد - علیه آنها بعمل آمد . و ما قدم به مرحله غیرقانونی گذاشتیم و روزنامه های ما توقیف شدند . بورژوازی اگر چه علیه انحلال دوما دوم اعتراض میکرد ولی حالا دیگر بآن فکر نمی‌کرد که کارهایی شبیه " مسافرت به ویبرگ " بکند . بورژوازی با خیال راحت و آسوده در پترزبورگ نشسته بود و فقط گاهگاهی - برای آنکه وجدان خود را تسکین داده باشد - نطقهایی علیه استولینین ایراد میکرد و یا آنکه مسلسل رودی چف سخنانیهای زهرآگین در باره " کراماتهای استولی بین " یعنی طنابهای دار او می‌نمود . ولی همه اینها ظاهر سازی بود و در حقیقت مجموعه بورژوازی تمام و کمال در زمینه مقررات و قوانین استولی بین عمل میکرد .

## دومای سوم

سلطنت تزاری وقتی مجلس دومای دوم را ضحل ساخت - پس از آنکه قانون انتخابات را "سک کی" و در واقع بنحو جالبی اصلاح کرد - مسئله دومای دولتی سوم را در برنامه روز قرار داد. نگهسته عده اصلاحی قانون انتخابات عبارت از سلب حق انتخابات از دهقانان بود. (حق انتخابات را نمیتوانند از کارگران سلب کنند زیرا آنها بهر حال تقریباً از حق رای محروم بودند) این اقدام کاملاً قابل رد بود. حکومت استبدادی تا قبل از دومای دوم هنوز امیدوار به "دهقانان سربراه" بود بطوری که حتی زیرک ترین نماینده سلطنت تزاری یعنی تمساح کهنه کار پوهیدونو سف نیز بآنها اعتماد داشت. سلطنت طلبان فکر میکردند که میتوانند روی دهقانان سربراه حساب کنند و بخود میگفتند که آنها به ما خیانت نخواهند کرد و ما میتوانیم با او کنار بیاییم. دهقان به تزار بعنوان پدر نگاه میکند و در مقابل او نخواهد ایستاد. ولی دومای دوم نشان داد که اعتماد دهقانان نیز از تزاریسم سلب شده است. و باین ترتیب عمل عده ای که در قانون انتخابات صوت گرفت مبنی بر این بود که دهقانان را از حق انتخاب محروم نماید و این بسیار زهرکانه اجرا شد. منتخبین دهقانان از میان مالکین غریبال شدند که اکثریت داشتند و دهقانان را انتخاب میکردند که مورد نظر و پسندشان بود. باین ترتیب معنی اصلی تکامل رژیم سلطنتی در دوران بین دومای دوم و سوم عبارت از این بود که اعتقادش از دهقانان سلب شد و این طبعاً فقط به آن جهت بود که اعتقاد دهقانان نسبت به آن [رژیم سلطنتی] از بین رفته بود.

حزب در مقابل این مسئله قرار گرفته بود که آیا باید در دومای دولتی سوم شرکت جست یا نه؟ دومائی که کاملاً آشکارا یک محفل سیاه مدنفره بود. در اینجا اختلاف نظرهای کاملاً جدی و شدید بین بلشویکها در گرفت. اکثریت عظیم بلشویکها مخالف شرکت در دومای دولتی بودند و اعتقاد داشتند که باید آنها تحریم کرد، زیرا آنها امیدوار بودند که بتوان همانکاری را کرد که در ۱۹۰۵ در مورد دومای بولیگینی انجام گرفته بود. رفیق لنین باتفاق گروه قلبی از طرفدارانش موافق شرکت کردن در دومای دولتی سوم بود ولی توده اصلی و عده بلشویکها مخالف اینکار بود. جزوههایی منتشر شدند که در آنها لنین مقیم به لغزشش به راست شده بود، و مشعر بر این بود که لنین آرزو میکند که کارگران به "دومای سیاه مدنفری" بروند و این تجسمی بود که آنها از دومای دولتی سوم داشتند. رفیق لنین در پاسخ این اتهامات میگفت: دومای سوم طویله خوکهاست، ولی اگر در رابطه با منافع کارگران لازم باشد که مدتی در طویله خوکها بسر ببریم، در اینصورت ما این کار را خواهیم کرد. انگیزه رفیق لنین چنین بود: "نسبت نیروها در ۱۹۰۵ چنین بود که از امروز به فردا میتوانست انقلابی برپا شود و ما میتوانستیم هم بر سلطنت تزاری و هم بر دومای بولیگینی پیروز شویم، در ۱۹۰۷ چنین نسبت نیروهای وجود ندارد و روشن است که سلطنت تزاری هنوز چند سالی برای ادامه بقای خود فرصت دارد، از آنجا که ما نمیتوانیم آنها را

بلافاصله از میان برداریم لذا ولو آنکه ما دوما را تحریم کنیم، مع الوصف تشکیل خواهد یافت و ما باید خود مانرا برای مدت چند سال آماده شدیده ترین ارتجاع سازیم. دومای سیاه حد نفر یک طویله خوک خواهد بود ولی در آن نیز ما میتوانیم تا حدودی برای کارگران مفید باشیم باین ترتیب که از تریبون دوما برای آرتیاسیون استفاده نمائیم.

### مشا جره بر سر استفاده از امکانات قانونی

به اینگونه مشا جره بر سر موضوع استفاده کردن از امکانات قانونی پیش آمد. حزب بطور کلی و در مجموع غیرقانونی بود. نمایندگان حزب در مجلس بزند ان افتاده بودند و برای آنها فقط چند پناهگاه قانونی باقی مانده بود: چند اتحادیه کارگری و باشگاههای کارگری و دومای دولتی سوم - که کارگران میتوانستند چند نفری را بعنوان نماینده خود بآنجا بفرستند تا بتوانند با وجود صد نفر نماینده ارتجاعی حقایق را با اطلاع خلق برسانند. این مشا جره و کشمکش برای مدت کوتاهی وضع وخیمی را برای بلشویکها پیش آورد. اگر در آن زمان خط ضد لنینی برای مدت زیادی پیروز میشد، احتمالا حزب ما تبدیل به یک دسته میگردد. موضوع از این قرار بود که کارگران حزب ما در اتحادیه کارگران اتفاقا باین جهت باندازه کافی موفقیت حاصل نکرده بودند که ما لحظات حساسی را بیهوده از دست داده و غفلت کرده بودیم. مدت زمانی، آن عده افراد در حزب ما کارها را درست داشتند که معتقد بودند و میگفتند: "به چه جهت ما بایستی در اتحادیه های کارگری شرکت کنیم، موضوع مورد نظر ما حزب است. ما باید به دخمه های زیرزمینی برویم و در آنجا کار کنیم، و در رابطه با اتحادیه های کارگری بگذارید منشویکها بآنجا بروند." این اشتباه بزرگی بود که خیلی برای ما گران تمام شد. ما تازه بعد از اکتبر ۱۹۱۷ توانستیم اتحادیه های کارگری را از جنگ منشویکها بیرون بیاوریم و تا آنوقت آنها بودند که در اتحادیه های کارگری اکثریت داشتند. اندیشه اصلی رفیق لنین مبنی بر این بود که ما باید نزد طبقه کارگر بمانیم و باید یک حزب توده ای باشیم. او معتقد بود که ما نباید بگذاریم که مجبور باقامت در دخمه های زیرزمینی بشویم و اجازة نداریم که مبدل به یک دایرینگ بشویم. اگر کارگران در اتحادیه های کارگری هستند در این صورت ما نیز باید در آنجا باشیم. اگر بتوان حتی یک نفر را به دوما فرستاد، آن یک نفر را ما بآنجا خواهیم فرستاد: بگذارید او از آنجا حقیقت را برای کارگران بازگو کند، آنوقت ما صحبت های او را بصورت اعلامیه های منتشر خواهیم کرد. اگر بتوان در باشگاههای کارگری بنحوی برای آنها کاری انجام داد، ما بآنجا خواهیم رفت. ما باید از هر امکان قانونی استفاده کنیم تا رابطه مان با توده های کارگری قطع نشود. ما باید مثل او زندگی کنیم و صرفا مبدل به تبلیغاتچی هائی - که همواره فقط مترصد آن هستند که انقلاب بروز کند - بشویم. رفیق لنین میگفت این نوع افراد برای کارگران ارزشی قائل نیستند. کارگران خواهان آن هستند که حزب پیوند های نزدیکی با آنها داشته باشد و در پیچ و خم و نشیب و فراز راه همه جا با

آنها باشد و بهمه سایل روز آنها پاسخ بدهد .  
 با وجود آنکه لنین در اقلیت بود ولی معیناً بر اثر اثرورسوخ عظیمی که رفیق لنین داشت فراكسیون  
 بلشویکی تصمیم گرفت که در دوما سوم شرکت کند و موفق شد که چند نفر از نمایندگان خود را به دوما  
 بفرستد از آن جمله بود پولتایف از پترزبورگ که شعاعب آن نقش برجستهای در سازمان " پراودا " و " سوستا "  
 بازی کرد . این مشاجره و کشمکش در فراكسیون بلشویکیها را باید خوب در ذهن نگاهداریم، زیرا وقتی من  
 درباره جریاناتی که در بلشویسم پیش آمد و بعداً عنوان " ائسویسم " \* را کسب کرد، صحبت نمایم، باز هم  
 باین موضوع مراجعه خواهیم کرد .

### \* انحلال طلبی \*

همزمان با اختلافی که در مورد خط طرفدار تحریم و ضد تحریم [ شرکت در دوما سوم ]، بر له  
 علیه استفاده کردن از امکانات قانونی - میان بلشویکیها پیدا شد ، در بین منشویکیها نیز اختلافاتی در  
 مورد خط مشی دیگری بروز کرد . در میان آنها جنبشی - که بعداً عنوان " لیکویداسیون " \* [ انحلال طلبی ]  
 را گرفت - شروع به فرم و شکل گرفتن کرد ، منشاء این کلمه قرار زیر است :  
 عده ای از رهبران منشویکی باین نتیجه گیری رسیده بودند که با اصطلاح خودشان " باید دخصه های  
 نوزدهمی را ترک کرد " ، تشکیلات مخفی و غیرقانونی را کنار گذاشت و خود را با مقررات قانونی رژیم تزاری  
 تطبیق داد ، برآمده حزبی را محدود کرد و آنرا از نظر سلطنت تزاری و با آنطور که در آن ایام مصطلح بود  
 - از نظر سلطنت سوم روشن \*\* - قابل قبول ساخت و یکبار برای همیشه قبول کرد که انقلاب به پایان رسیده  
 است و باید راه مبارزه ساده برای تقاضاهای اقتصادی کارگران را انتخاب کرد . تند و تیزترین نماینده این  
 خط در میان منشویکیها همپکار کنونی ما و رفیق عزیز لارین است او در آن ایام يك منشویک افراطی و بیسك  
 انحلال طلب بود - چیزی که امروز مانع آن نیست که گاهی دست نماینده جناح " چپ " بلشویسم را بگیرد .  
 واقعا چه تخییر و تبدیلی بوجود میآید ! رفیق لنین در آن ایام جمله کوچک " سر و شیدتی " ( تولد مجدد )  
 را - که استولی پین آگاهانه آنرا تحمل میکرد - در پترزبورگ تاسیس نمود از جمله کسانی که باین گروه  
 تعلق داشتند شوف، پوترسوف، لویتسکی و عده دیگری از منشویکیها بودند . رفیق لنین این گروه منشویک  
 یکهای لیکویداتور را " حزب کارگر استولیپینی " خطاب میکرد و این لقب بعنوان يك نوع اسم مستعار و عنوان

---

\* این اصطلاح از واژه روسی " اوتسویوات " مشتق شده است که بمعنی بازپس خواندن ، فسخ خواندن  
 است .

\*\* در سوم ژوئن منقوض حکومت صورت گرفت و قانون انتخابات جدید  
 برای دوما دولتی معنول گردید .

بد "کابنی" \* بر روی آنها باقی ماند در تعقیب آن، ایشان روزنامه علمی دیگری بنام "ناشاساریا" (شفق باطاری ما) علم کردند که مارتف، دان و شرکا با آن همکاری میکردند. آنها تشکیلات مخفی ما را به یاد استهزا میگرفتند. خود لارین چنین نوشت: "دشوار نیست که در این یا آن شهر چند محفل از جوانان ناپالغ و بی تجربه بوجود آورد، ولی اهمیت و معنی این کار چیست؟ انسانهای جدی به دخیلهای زیرزمینی پناه نمیبرند." آنها کمیته مرکزی مشترک ما را مختل ساختند باین معنی که رهبران آنها میخائیل، رومان و جوری - که هر سه نفر منشویک و اعضای کمیته مرکزی بودند - چنین بیان داشتند: "مرست است که ما اعضای کمیته مرکزی هستیم ولی آنها در هم احمق نیستیم که باین بازیها تن در بدهیم: ما به جلسات کمیته مرکزی شما نخواهیم آمد. همه تشکیلات غیرقانونی باید منحل گردند، زیرا که دوره آنها دیگر سپری شده است و حالا موقع آن فرا رسیده است که یک حزب سوسیال دمکرات نظیر آنچه در اروپا وجود دارد، بسازیم." مارتف و دان که در خارج اقامت داشتند سعی میکردند موضع ملا پترو و مسالمت آمیز تری بگیرند زیرا آنها نمیخواستند موقعیتی را که در حزب ما داشتند از دست بدهند. و باین ترتیب - بقول رفیق لنین - آنها تا حدودی کارشانرا تقسیم کرده بودند یعنی پوترسف، یشوف، لوینتسکی، لارین و هم قطاران شان در پترزبورگ رحل اقامت افکندند و از آنجا شروع به دست اندازی به حزب کردند در حالیکه مارتف و دان در بطن دستگاه غیرقانونی قرار داشتند تا از درون آن دست بخرابکاری بزنند.

### انحلال طلبان و سوزوازی

جنبش انحلال طلبی در تمام روسیه مورد پشتیبانی شدید بورژوازی لیبرال قرار گرفت. روزنامه "ری بیج" صفحات خود را با میل در اختیار منشویکها گذاشتند، اتحادیه های کارگری آنان از حمایت برخوردار بودند در حالیکه اتحادیه های کارگری ما مورد توقیف قرار میگرفتند. منشویکها در باشگاهها فعالیت های قانونی میکردند و شروع بآن کردند که در روزنامه های اتحادیه های کارگری رخنه کنند. لیبرالها و سلطنت طلبان علنا از انحلال طلبان طرفداری میکردند، زیرا امیدوار بودند که بتوانند بکمک آنها حزب را متلاشی و تجزیه کنند و پیش آهنگان انقلابی طبقه کارگر را دچار سرخوردگی و انحطاط سازند.

از ۱۹۰۸ این جنبش کاملاً علمی و آشکار شد و اصطلاح "انحلال طلبی" از حقوق مدنی برخوردار شد. عده زیادی از کارگران - منشویک بسوی گروه افراطی "ناشاساریا" - که پوترسف در رأس آن قرار داشت - جلب شدند و انحلال طلب گشتند. هر روز و هر جا انشعابیونی مد علم کردند و گذشته

---

در افسانه های مذهبی چنین آمده است که آدم و حوا دو پسر داشتند کمپسرا اولشان بنام "کاین" برادر جوانتر خود بنام "ابیل" را به قتل رساند و باین مناسبت عنوان کاین به افراد بزهکار و بد نهاد داده میشود.

\* توضیح مترجم \*

دیرینه حزب لجن مال کردند و دوره غیرقانونی حزب را دوره حماقت، ناپختگی و ناروشنی معرفی کردند و شروع بیان کردند که انطباق و کنار آمدن با رژیم استولی بین را موعظه نمایند و باین نحو بموازات حزب لیبرال استولی پینی یک "حزب کارگری استولی پینی" نیز بوجود آمد. انحلال طلبان بعنوان راه حل اساسی و عمده مسئله آزادی ائتلاف را مطرح کردند و اینطور عنوان میکردند که گویا بلشویکها مخالف این آزادی هستند. طبیعی است که این ادعای موهوم و بی اساسی بود. بلشویکها موافق آزادی ائتلاف بودند ولی میگفتند، که طبقه کارگر تحت سلطنت تزاری از هیچ گونه آزادی برخوردار نخواهد شد. بهر حال اختلاف نظر میان بلشویکها و منشویکها بعد کمال رسیده بود. بلشویکها کافی السابق انقلاب را در راس برنامه کار خود قرار داده بودند در حالیکه منشویکها خواستار رفرمهایی در نظام سلطنتی بودند. منشویکها رفرمیست های تمام عیاری شده بودند در حالیکه بلشویکها انقلابی باقی مانده بودند. ما بآنها و بکارگران میگفتیم: هر کس که خواهان آزادی ائتلاف است باید تزار را سرنگون سازد زیرا که او هرگز این آزادی را بجا نخواهد داد. "اما منشویکها جواب میدادند: "هر کس که خواهان آزادی ائتلاف است باید احزاب غیرقانونی را ساقط کند، خود را با رژیم امروزی تطبیق بدهد و یک سوسیال دمکرات اروپائی بشود."

### منشویکهای حزبی

علاوه بر این دو خط اصلی که یکی از مارتف - که در درون حزب رخنه کرده و از آنجا برای تلاشی حزب میکوشید - الهام میگرفت و دیگری خط پتروسف - که خود را علنا انحلال طلب میخواند در میان منشویکها خط دیگری نیز وجود داشت - که در راس آن پله خانف قرار داشت او در ایام سالخوردگی خود بار دیگر به جنب و جوش افتاده بود و از تاکتیک انقلابی ما طرفداری میکرد، باین ترتیب که او گروه مخصوصی بنام منشویکهای حزبی را تشکیل داد. او در هئیت تحریبه روزنامه "سوسیال دمکرات" که بوسیله رفیق لنین و من و از صفوف منشویکها بوسیله دان و مارتف اداره میشد - شرکت جست. پله خانف در خطیست خود بعنوان یک منشویک حزبی سلسله مقالات جالب و پیرارزشی در دفاع از احزاب غیرقانونی نوشت. منشویکها او را به باد تمسخر گرفتند و میگفتند که او در روزهای پیری هنوز هم "نغمه سرای دخمه های زیرزمینی" شده است. ولی پله خانف با شتاب نیافتاد زیرا که او طیرقم همه چیزها، وجه تمایزی با سایر منشویکها دارد و در اکثر موارد یک انقلابی بوده است. مثلا مطالبی که مارتف در کتاب خود تحت عنوان "تاریخچه سوسیال دمکراسی روسیه" نوشته و ضمن آن نگاشته است که در اوایل ۱۹۰۵ - یعنی وقتی که مبارزه علیه تزارسم شدت و حدت خاصی پیدا کرده بود - پله خانف بطرفداری از ترور پرداخته بود - موضوعی بود که برای من تازگی داشت. من از این موضوع بی اطلاع بودم. مارتف در این باره مینویسد:

"لحظهای فرا رسیده که حتی پله خانف - که همواره مخالف اعمال تروریستی بود، در شورای حزبی مسئله

تفاهم با سوسیال رولوسیونرها در مورد اعمال تروریستی را - که تحت شرایط سیاسی مربوطه کاملا بجا و  
برازنده بود - مطرح ساخت. این تفاهم فقط در نتیجه اولتیماتوم آکسل رود و مارتف نافرجام ماند. اینها  
میگفتند که در چنین صورتی از شورای حزب استعفا داده و موضوع را در حزب مطرح خواهند کرد. در  
میان عناصر بلشویکی حزب نیز ابراز علاقه به ترور افزایش می یافت. ولی در مجموع و رویهم حزب بر موضوع  
قبلی خود مبنی بر امتناع و مردود ساختن ترور باقی ماند.

این عاطفی است که از نظر بیوگرافی پله خانف بی اندازه شایان توجه میباشد و بهر حال ثابت میکند  
که او یک انسان قالبی عادی نبود. او تا وقتی که میدید ترور، حزب تودهای و مبارزه تودهای را مصلحتی  
میسازد با آن مخالفت میورزید ولی وقتی درک کرد که موضوع به تعیین کننده ترین ضربه نزدیک میشود، خودش  
مسئله ترور را مطرح کرد.

### پلسه خانف - "نغمه خوان د خمه زیرزمینی"

در سالهای سخت و دشواری که حزب طی کرد ( ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ ) پله خانف بار دیگر  
خدمت گرانبھائی به حزب نمود باین ترتیب که به سوی ما گروید و "نغمه خوان د خمه زیرزمینی" شد. او در  
ارگان ادبی غیرقانونی ما و سپس نیز در فرم قانونی آن از ما پشتیبانی کرد، باین ترتیب که او موقعیت  
بخش بلشویکی فراکسیون دوما را استحکام بخشید و در مبارزه ما علیه کسانی که فاتحه حزب را خوانده بودند،  
بشدت حمایت کرد. این امر وضع آنزمان - که امروز بسختی میتوان آنرا پیش خود مجسم کرد - اهمیت  
بینهایت زیادی داشت. در آن ایام - بعد از شکستی که نصیب ما شده بود و وقتی که بخش عددهای از  
نیروهای ما مجبور به رفتن به خارج شده بود و زمانیکه پاس و ناامیدی در همه جا احساس میشد - در آن  
ایام در بسیاری از نقاط هیچ تشکیلاتی نبود - که مدعیان پرهیا هوئی در آن وجود نداشته باشد؛ همه  
مقابلا مواظب و مراقب یکدیگر بودند، همه از یکدیگر پرهیز میکردند و نسبت به هم بی اعتماد بودند. در  
نوشتها مطالب زشت و ناهنجاری وجود داشت و همه اینها به محافل انقلابی نیز رخنه کرد. دوما و دولتی  
کاملا ضد انقلابی شد، حزب به گروههای کوچکی تجزیه گشت. در همین ایام بخش انحلال طلب منشویکها  
علنا سرود مرگ حزب را میخواندند و در پترزبورگ و مسکو ناقوس عزای حزب بعد از آه داده بود و در همین  
گیر و دار بود که پله خانف - که در میان منشویکها، شخصیتی بحساب میآید - دست با اعتراض زد و بسا  
وجود آنکه خودش همچنان منشویک مانده بود، نطقهای کوبنده و نابود کننده های بر علیه منشویکها - بخاطر  
لیکویده اتوری بود نشان - ایراد کرد. و این امر کمک بزرگی به بلشویکها - که طرفدار ایده زندگی و فعالیت  
زیرزمینی حزب بودند - محسوب میشد.

بطور کلی باید گفت که اتفاقا در ایام سخت است که رهبران واقعی یک حزب شناخته میشوند و رشد  
عظیم رفیق لنین بعنوان رهبر به واضح ترین نحو، درست در روزهای سخت و دشوار، نشان داده شد و نه

در ۱۹۰۵ یعنی وقتی که همه چیز در حال اعتلا و ترقی بود و موج انقلابی در حال طغیان و رهبری حزب کار ساد های بود ولی در سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹ یعنی در روزهای از هم پاشیدگی و ناامیدی، انحطاط و شکست و در زمانیکه هیچکس به حزب و انقلاب اعتقاد نداشت و در دورانی که رفیق لنین مجبور بود به تنهایی و یا تقریباً به تنهایی، بوسیله نطق و مقاله و کارهای سازمانی، از حزب دفاع کند. در آن ایام میان بلشویکها بر اساس خط تحریم یا غیر تحریم، استفاده و یا عدم استفاده از امکانات قانونی شکاف افتاده بود. بین منشویکها نیز اختلافی بوجود آمده بود که آنها را به دو گروه تقسیم میکرد، گروه لیکوید اتورها و گروه منشویکهای حزبی. پوترسف و لارین متعلق به دسته اول بودند و پله خانسف در گروه دیگر بود و مارتف در خط میانه. ولی نزدیک به انحلال طلبان - قرار داشت.

در ۱۹۰۹ مبارزه در صفوف بلشویکها خصلت نسبتاً شدیدی را پیدا کرد. کمی قبل از شروع دومای سوم مشاجره در این باره میان آمد که آیا باید در آن شرکت کرد یا نه. ولی حال دیگر خط تحریم فراکسیون قویای شده بود و با اصطلاح "اتسویسم" ظاهر گشته بود. فراکسیون بلشویکی بعلمت سه مسئله زیر تجزیه شده بود: "اتسویسم" اولاً "تیس" و "خدا سازان". همه اینها میتوانند در نخستین نظر مسخره جلوه کنند ولی اگر شما بتوضیحات من دقت کرد باشید متوجه خواهید شد که هیچ وجه چنین نیست. خوب حالا میرود از موضوع اول یعنی "اتسویسم".

### " اتسویسم "

بخشی از بلشویکها - که در میان عده های از افراد بسیار قدیمی بودند - و بخشی از تشکیلات محلی و حتی مدتی نیز سازمانهای با نفوذ و معتبری مثل سازمان منطقه ای روسیه مرکزی، طرفدار بازپس خواندن نمایندگان از دومای دولتی بودند. ( و باین جهت نیز اصطلاح اتسویسم مرسوم شد. آنها نظریات زیر را ابراز میداشتند: دومای تزاری یک موسسه سیاه عد تفری است یک انقلابی واقعی را با آن کاری نیست و جایش در آنجا نیست و هر کس که بآنجا قدم بگذارد یک انحلال طلب شده است و در نتیجه از انقلاب جدا گشته است. آنها از استدلال خود چنین نتیجه میگرفتند که: استفاده کردن از امکانات قانونی بطور کلی امکان ناپذیر میباشد. و به این جهت یک بلشویک با شرف نباید در چنین اتحادیه ای با باشگاهی شرکت کند. این یک خط بسیار خطرناک بود که کاملاً بنفع انحلال طلبان بود. ما در روزنامه مان "پرولتاریا" - که بوسیله رفیق لنین، کامینف و من منتشر میشد - این خط را "انحلال طلبانه چپ" می خواندیم و اشاره میکردیم که اگر چه این ایده از حیث ظاهر خوب و انقلابی است ولی در حقیقت ما را از واقعیات زنده، بیگانه و بدور میسازد. منشویکها فقط اینرا میخواستند که ما اتحادیه های کارگری، دومای دولتی و محیط کارگری را ترک کنیم. آنها خیلی مایل بودند که ما خودمان را در محافل مسدود و در بسته محدود سازیم و از واقعیت سنگین سیاسی بدور بمانیم.

من بار دیگر تکرار میکنم که این یک خط بسیار خطرناک برای بلشویسم بود و اگر ما در مقابل آن

مقاومت نکرده بودیم یک حزب توده‌ای نبودیم. نیروی بلشویسم اتفاقاً در این نهفته بود که او در طول دهها سال و در تمام مراحل راه د شوارش دریافت کرده بود که چگونه در توده نفوذ کند و نه فقط به مسائل کلی و عده انقلاب بلکه به مسائل مربوطه‌ای که در برنامه روزمره کارگران قرار داشتند جواب بدهد. وقتی امروز ما وقت کنیم که احزاب جوان کونیست در سایر کشورها چگونه بوجود می‌آیند، میبینیم که اکثر آنها اتفاقاً فاقد این انعطاف‌پذیری می‌باشند. آنها گروه‌گرا میشوند در خود فرو میروند، از توده‌ها کناره‌گیری میکنند. همانطور که مدتی این موضوع در مورد کونیست‌های ایتالیا معذوق داشت و از این لحاظ اشتباهات "اتسوویسم" را تکرار میکنند.

### • اولتیماتیماتیسیم •

عنوان "اولتیماتیماتیسیم" از واژه اولتیماتوم مشتق میشود، گروه کثیری از بلشویکها که در آن ایام از انوریته بزرگی برخوردار بودند و در راس آنها بوگدانف قرار داشت (این شخص مولف کتاب درسی اقتصاد سیاسی است و امروزه از حزب استعفا داده و نظریات ضد انقلابی خنثویکی را از طریق روزنامه "رابوتچایا پرودا" (حقیقت کارگر) و بوسیله فرهنگ کارگری و موسسات آموزشی کارگران که سعی دارد در آنها رخنه نماید - تبلیغ میکند.) ولی در آنزمان یکی از بانفوذترین رهبران بلشویسم بود). علاوه بر بوگدانف افراد سرشناس دیگری از قبیل لوناچارسکی، بوکوفسکی و عده‌های دیگری متعلق باین گروه بودند (در ضمن باید متذکر شویم که آنها از ماکسیم گورکی که در آنزمان بسیار چپ بود پشتیبانی میکردند.) اینها رفیق لنین را متهم به فرصت‌طلبی میکردند و فراكسیون مخصوص بنام "اولتیماتیمات" را تشکیل دادند. در واقع تفاوت میان اولتیماتیماتیسیم و اتسوویسم فقط عبارت از سایه آنها است. اولتیماتیماتیسیمها میگفتند ما پیشنهاد میکنیم که نمایندگان بازس خواننده نشوند بلکه باید اولتیماتوم بدهیم و هر کس از آن مطابقت نکند باید کنار برود. ما در جواب آنها میگفتیم "این همان آش است منتها آب آنرا کمی بیشتر کرده‌اند این همان اتسوویسم است. شما میخواهید تحت عنوان ظاهری اولتیماتوم نمایندگان ما را از دومای سیاه عد نفری احضار کنید. - رفقای ما از همین دومای دولتی هم میتوانند سخنان انقلابی خود را در تمام روسیه به گوش مردم برسانند. اولتیماتیمات از نفوذ بی اندازه زیادی در فراكسیون بلشویکی و همچنین در مراکز بلشویکی یعنی در کمیته مرکزی بلشویکی - برخوردار بودند.

### آئین خدا سازی

و بالاخره در راس سومین خط که معروف به "آئین خدا سازی" بود لوناچارسکی و ماکسیم گورکی قرار داشتند. نوشته‌هایی که جنبه اسناد عده این خط مشی را داشتند عبارت بودند از چندین مقاله از دوست مالوناچارسکی و کتاب "توبه" ماکسیم گورکی. کتاب مزبور اثر درخشانی است که احتمالاً عده

زیادی از شما آنرا خوانده‌اید ولی در عین حال این کتاب بر حسب جهان بینی خود "آئین خدا سازانه" است، یعنی وجود يك نظم الهی را شرط قرار می‌دهد. طرفداران "آئین خدا سازی" باین یا آن شکل به وضع مذهب گرای آنوقت كلك می‌کردند و آنها می‌گفتند که طبعاً بخدای معمولی اعتقاد ندارند ولی آنها يك پروردگار مخصوص تقریباً مارکسیستی داشتند. در آن ایام - همانطور که پیوسته بعد از شکستهای سخت پیش می‌آید. زوال و انحطاط در تمام زمینه‌ها مشاهده می‌شد. چه در علم و چه در ادبیات و این موضوع موجب شکوفائی آثار مربوط به امور شهوانی و جنسی، خرافات و اعتقادات دینی و همه نوع حالات و روحیات مذهبی شد. این پدیده بر روی پراحساسترین و مستعدترین افراد حزب ما و از آنجمله ماکسیم گورکی و لونا چارسکی اثر گذاشت. هر چند که غیر عادی بنظر می‌رسد ولی باید گفت که آنها سعی می‌کردند "خدا سازی" یا "اتسوویسم" را ربط بدهند. آنها از بیست نفر کارگر يك کلاس حزبی تشکیل دادند. این کارگران از بهترین افرادی بودند که از سازمانهای مختلف برگزیده شده و بجزیره کاپری فرستاده شده بودند. ماکسیم گورکی در آن ایام در این جزیره زندگی میکرد و قرار بود که وی به کارگران مزبور تعلیمات مارکسیستی بدهد ولی در واقع آنها بکارگران تعلیمات مارکسیستی زیادی ندادند بلکه بیشتر "اتسوویسم" و "خدا سازی" را بآنها آموختند. این کارگران اکثراً افراد مودمند و مورد احتیاجی بودند و بسیاری از آنها اکنون پستهای حساسی را در جمهوری ما بعهده دارند. ولی اقدام طرفدار "خدا سازی" در جزیره کاپری با عدم موفقیت مواجه شد. کارگران با میل و اشتیاق به مطالب مربوط به مارکسیسم و تاریخ ادبیات - که ماکسیم گورکی شرح میداد - گوش فرامیدادند و آنچه را در رابطه با "اتسوویسم" بشنیده نشنیده میگرفتند و وقتی هم صحبت به "خدا سازی" کشید گفتند: "نه، دیگر پس است." موضوع با اینجاست خاتمه یافت که بیش از نیمی از این شاگردان برهبری کارگر فقید ویلونف - که سازماندهنده این کلاس تعلیماتی بود - نیمه شبی از جزیره کاپری گریختند و به رفیق لنین و دیگران که در آن زمان در خارج پسر میبردند پیوستند و روزنامه "پرولتاریا" را منتشر کردند. آنها از مکتب "خدا سازی" بریدند و بس - مکتب ما گرویدند و بعنوان نمایندگان خط مشی ما به روسیه بازگشتند.

کلاسهای تعلیماتی حزب در خارج از کشور نقش بزرگی بازی کردند. در آن ایام که هنوز حزبی وجود نداشت این گروه بیست نفری از رهبران کارگران - قدرتی بحساب می‌آمد و تقریباً کمیته مرکزی حزب ما بود.

### مبارزه علیه "اتسوویسم" و جریانهای دیگر

ما میبایستی از عهده مبارزه تدریجی آمیزی بر ضد "اتسوویسم"، "اولتیماتوویسم" و "آئین خدا سازی" بر می‌آمدیم، مبارزه ای که بانسحاب فراکسیون بلشویکی انجامید. ما عده‌ای از نمایندگان محلی پترزبورگ و مسکو را بسوی خود جلب کردیم و يك کنفرانس بلشویکی تشکیل دادیم و بوگدانوف - بنده خدا -

و عده دیگری را از فراکسیون خود بیرون کردیم . این یکی از مهمترین فصل های تاریخ بلشویسم است . و ماجرای آن بطور مشروح در روزنامه " پرولتاریا " چاپ شده است و رفیق لنین نیز در این باره مقالات پر ارزش و درخشانی نگاشته است . مبارزه بطور باورنکردنی ای شدید بود ، زیرا مخالفین ما روابط زیادی داشتند ، عده زیادی آنها را میشناختند و بسیاری از ایشان پیروی میکردند . بلشویسم تازه بعد از آنکه این مبارزه را بسوی چپ سوق داد ، توانست فرم و شکل نهائی را بخود بگیرد . آنگاه گونیستهای مابعدت اتحاد ما با پله خانف ما را متهم میساختند . ولی حق با ما بود و ما تا امروز با اتحاد با طرفداران پله - خانف برای دفاع از فلسفه ماتریالیسم ادامه دادیم . لوناچارسکی و بوگدانف از نظر فلسفی مخالف مارکس بودند و بوگدانف همانطور که بود ماند یعنی طرفدار مارکس نبود بلکه از ارتست ماخ \* پیروی میکرد و همانطور که رفیق لنین در اثر فلسفی خود درباره " انتقاد امپری " نوشته است - فلسفه او وجه تشابهی با فلسفه مارکس ندارد . البته در آن ایام عده زیادی از رفقای ما که در تبعید یا زندان بسر میبردند و با علاقه زیادی تعلیمات ماخ را مطالعه میکردند و بوگدانف بعلت انحطاط آثار ادبی و اعتقادات ناستوار و بی ثبات نتیجه گیریهای بر ضد مارکسیسم میکرد . من تکرار میکنم که این یک فعل بسیار جدی و مهم تاریخ بلشویسم است . ما با پله خانف بر اساس مبارزه فلسفی در جهت ماتریالیسم ، متحد شدیم و بلشویسم تازه آنوقت فرم و شکل نهائی خود را یافت که نه تنها بر علیه انحلال طلبی و منشویسم بلکه همچنین بر ضد انحلال طلبان چپ و " اوتسویسم " - که تحت عنوان خط مشی و پیروی ( بسوی پیش ) همچنان در حزب رخنه کرده بود - مبارزه را ادامه داد . گروه نامبرده - که جناح " چپ " منشویکها بود - از نام روزنامه ما " بسوی پیش " که در ۱۹۰۵ منتشر میشد استفاده کرد و شروع بآن کرد که سالنامه ای به همین اسم منتشر سازد . این " بسوی پیش " چی ها ادعا میکردند که بلشویکهای راستین آنها هستند و ما بلشویکها " جناح راست " را تشکیل میدهیم .

تاریخ مبارزه بر ضد این خطوط مخصوصا برای کسانی - که میخواهند با شالوده تئوریک بلشویسم آشنا بشوند - بسیار با ارزش و آموزنده است . این [بلشویسم] هرگز معتقد نبود که باید بمعنی عوامانسه که چپ ترین مواضع را داشته باشد . ما آن چپ گرایی های افراطی را که کارشان تا به " خدا سازی " و " آینده گرایی " کشید ، همواره مردود دانسته و با آن با قاطعیت مبارزه کرده ایم . و در این مبارزه - که نه تنها بر علیه رفورمیسم موربانه خورده و انحلال طلبی بلکه همچنین بر ضد ایده آلیسم و ماجراجویی در سیاست

---

پراوتست ماخ : ( ۱۹۱۶ - ۱۸۳۸ ) فیزیک دان و فیلسوف اتریش استاد دانشگاههای گراتس ، پراگ و وین . نظریه ماخ مبنی بر اینست که همه شناخت ها صرفا بر پایه تجربیات متکی میباشد . بعقیده او انسان فقط بوسیله اعضای حسی خود با دنیای خارج مربوط میباشد .  
\* توضیح مترجم

— زیرا که اتموویسم چیزی جز ماجراجویی نبود — صورت گرفته بود که بلشویسم بطور قطعی پولادی آبدیده  
شد .

این مبارزه که بخاطر تولد مجدد معنوی حزب ما صورت گرفت تمام سال ۱۹۰۹ را در بر گرفت من  
تکرار میکنم که وضع بی اندازه دشوار بود . رفقای که هر نوع توانائی انقلابی را از دست دادند و معلوم  
نیست چه شدند — عددها نشان چند آن کم نبود . تمام حزب به گروهها ، گروهک ها و فراکسیونهایی تجزیه  
شد . در آن روزهای سخت وظیفه اصلی ما عبارت از این بود که پایه های حزب را یکی بعد از دیگری  
ببرقرار سازیم ، تولد مجدد آنرا آماده سازیم و مخصوصا از اصول اساسی مارکسیسم در مقابل همه تسوس  
انحرافات ممکنه دفاع و محافظت نمائیم .

این دوران از تاریخ بلشویسم يك دوران پر عذاب و مصیبت است ولی در عین حال دوران افتخارا  
ست . اگر بلشویسم در آن ایام از نظر تئوریک یا سیاسی حاضر به نوعی معالجه و سازش با مخالفین خود  
میشد ، در اینصورت نمیتوانست در آینده نقش بزرگی را که بازی کرد — بعهده بگیرد . و باین دلیل است  
که این ورقه از تاریخ حزب ما باید با دقت و بنحو خاصی مورد توجه جوانان ما قرار گیرد . علی الخصوص  
در شرائط کنونی که بار دیگر حیوانات مد تئوریکي بروز کرده اند ، که بسیاری از موارد ما را به یاد دوران  
ذکر شده در بالا میاندازد .

## سخنرانی ششم

سالهای سلطه ضد انقلابی استولی پین و خیم ترین و خطرناکترین ایام موجود است حزب بودند وقتی بعقب می نگریم ، میتوانیم ادعا کنیم که در این ایام دشوار حزب در مجموع بعنوان يك كل وجود نداشت و به حوزه های كوچك مجزائی پراکنده شده بود . که تفاوت آنها با محافل دوره سالهای هشتاد و اوائل دهه نود در این بود که وضع روحی کلی بعد از شکست سخت انقلاب ، بی نهایت پریشان و ناگوار بود . در چینیسن اوضاعی همزیستی با منشویکها - که با رسیدگی بردوش حزب بود - خطر تهدید کننده ای را در برداشت منشویکهای انحلال طلب که از وضع نا هنجار موجود شا دمان بودند ، بر روی این حقیقت تاکید میکردند که حزب بعنوان يك كل دیگر موجود نیست ندارد زمانی که هر انقلابی وقادار بحزب از این وضع چنین نتیجه می گرفت کسی لازم و ضروریست که همه نیروها برای تشکیل مجدد و تجدید بنا ی حزب جمع آوری شوند ، آنها برعکس آن عمل میکردند و خرسند و شا دمان بودند که حزب متلاشی شده است . و برای بوجود آوردن تشکیلات جدیدی که پیوندی با حزب قدیم نداشت کوشش میکردند . طی چندین سال يك تبر دنهایی میان بلشویکها و انحلال طلبان در چهار چوب حزب جریان داشت وعده ای نیز در این میان نقش میانجی و آشتی دهند ، را بازی میکردند و سعی میکردند که خدمتوسطی میان دو طرف پیدا کنند و آنها را با این وسیله آشتی دهند . ما باید در دو مورد از این تلاشهای آشتی دهند ، دو موردی که مهمتر از دیگر موارد بودند کمی تا میل کنیم .

### کنفرانس پاریس ۱۹۰۸

اولین کوشش در این مورد در سال ۱۹۰۸ - در کنفرانس سراسری حزب - در پاریس بعمل آمد . در این کنفرانس علاوه بر تمام نمایندگان حزب که در خارج پسر میبردند عده ای از کمیته های داخل روسیه نیز شرکت داشتند . آن جناح منشویکی نیز - که ما رتف نما ینده آن بود و موضعی میان بله خانسف و بوتسرف و بیسن منشویکهای حزبی و انحلال طلبان داشت - در کنفرانس شرکت کرده بود تا در اینجا نیز فعالیت خود را در جهت متلاشی ساختن حزب از درون ادامه بدهد . به این کنفرانس رهبر عمده فراکسیون پارلمانی در دوما ی سوم یعنی چایید سه نیز دعوت شده بود ولی این شخص بکنفرانس نیامد . این کار از جانب او اقدام بسیار حساب شده ای بود که اهمیت سیاسی فراوانی را در برداشت . امتناع از شرکت در کنفرانس سراسری

روسیه - با وجود آنکه با توسل به بهانه های دیپلماتیک مختلفی توجیه می شد - با این معنی بود که اکثریت منشویکی فراکسیون پارلمانی دردوما - که چایدسه ریاست آنرا بعهده داشت - مایل نبود حزب را برسمیت بشناسد و عقیده داشت که فراکسیون از حزب متابعت نمی کند بلکه برعکس فراکسیون پارلمانی با لاسراز حزب قرار دارد . عبارت دیگر فراکسیون با این اقدام خودیباردیگر علاقه و نزدیکی خود را با جناح انحلال طلب حزب ، یعنی منشویکها تأیید کرد .

در کنفرانس پاریس از نقطه نظر سیاسی مصویبات کما بیش صحیحی صورت گرفتند که انحلال طلبی را - ولو بشکل بسیار معتدل و ملایمی - محکوم میکردند . ضمناً این موضوع قابل درک بود زیرا که کنفرانس و کمیته مرکزی آن زمان - که در گذرگه لندن انتخاب شده بود - دست و پایش در بند نبود - زیرا که میخواست وحدت با گروه مارتفرا حفظ نماید و نمیتوانست با انحلال طلبی مبارزه خصمانه و قاطعی بنماید و با این جهت اجباراً خود را به فرمولهای کلی تئوریک محدود کردند . با این ترتیب کنفرانس ۱۹۰۸ بعلت نیم بند بودنش ، برای حزب معنی و اهمیت زیادی نداشت - علی الخصوص از آن جهت که در لحظه شکوفائی و رونق ضد انقلاب و بزرگترین پیروزی استولی بین تشکیل یافته بود و فقط بعنوان یک لشکرکشی و عرض اندام بر علیه " حزب کارگر استولی پین " میتوانست از نوعی اهمیت عملی برخوردار باشد .

### آخرین نشست پلنوم وحدت کمیته مرکزی

دومین کوشش برای حفظ وحدت و برای آنکه به محیط آشتی - که در آن زمان شامل بخشی از بلشویکها نیز میشد - فرم و شکل داده شود ، اوائل ۱۹۱۰ در مجمع عمومی کمیته مرکزی حزب صورت گرفت یعنی آخرین پلنومی که در آن هم بلشویکها و هم منشویکها شرکت داشتند - زیرا که حوادث بعدی بهمکاری مشترک آنها خاتمه داد . در آنجا دو گروه از بلشویکها ظاهر شدند : بلشویکهای آشتی طلب که خود را بلشویکهای حزبی می نامیدند و ما بلشویکهای آشتی ناپذیر . در رأس گروه اول عده ای از رفقا قرار داشتند که در حال حاضر پستهای حیاسی را در حزب بعهده دارند . ( زایکسف و سو کولینکوف - رجیل امور مالی امروز - ولا ویمیروف ، لوسوفسکی و چند نفر دیگر ) و رهبر آنها دو پروینسکی ( که اسم مستعارش اینسوکنتسی بود ) یعنی یکی از بهترین ، پرازشترین و با نفوذترین شخصیتها و از برجسته ترین رهبران حزب ما - که خدمات بزرگی بحزب کرده ( او در تبعید حکومت تزاری درگنشت در

سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ - وقتی ضرورت جدا شدن از منشویکها کاملاً معلوم و بدیهه بود دوبرو وینسکی مرتکب اشتباه شد و مفتون و مشتاق ایده وحدت، با این موضوع ادامه داد که باید با منشویکها همکاری کرد. گروه او با منشویکهای حزبی که اطراف پله خانف جمع شده بودند، متحد شد و به مقابله با ما لنینیستها برخاسته در پلنوم ۱۹۱۰ دوبرو وینسکی و رفقای همفکرش با رد دیگر ضرورت همکاری مشترک با منشویکها را بتصویب رساندند، اگرچه در ضمن آن يك قطعنامه نیز که از یک سو بر ضد "اوتسور یسسم" و از سوی دیگر بر ضد انحلال طلبیان بود تصویب شد. این تضادهای از آنجا ناشی میشوند که منشویکهای انحلال طلب را در آن ایام بعنوان برادران گرفتار اشتباه شده تلقی میکردند و حساب می کردند که با وجود اینها عده زیادی از ایشان بر اساس تصمیمات مصوبه این پلنوم کار خواهند کرد.

لنینیستها در این پلنوم در اقلیت بودند و برای آنها راهی جز این باقی نمانده بود که به تصمیمات پلنوم تن در دهند. تصمیمات پلنوم بوسیله آراء، بلشویکهای آشتی طلب، طرفداران پله خانف و رفیق تروتسکی بتصویب رسیده بودند. تروتسکی در آن ایام در اولین روزنامه "پراودا" را که مورد علاقه مردم بود، منتشر می ساخت و در آن روزنامه از این طرز تفکر دفاع میکرد که بهر قیمت شده باشد باید وحدت با منشویکها را حفظ کرد.

با این پلنوم پایان کوششهای فراوانی که برای حفظ وحدت قدیمی بعمل میآمد فرا رسید، کوششهایی که در زمینه جنبش کارگری متلاشی شد، و در رابطه با حزب کارگری - که به دخمه های زیرزمینی رانده شده بود - بعمل میآمد و همچون يك بیماری واگیردار ناامیدی و پستی را - که ببخشی از کارگران نیز سرایت کرده بود - شیوع میداد.

### حوادث لننا. احیای جنبش کارگری

اما بزودی وضع در جهت بهبودی تغییر کرد. مدتی بعد از جلسات پلنوم فوق الذکر احیای جنبش کارگری آغاز گردید و اولین اعتبارات تزلزل آمیز شروع شدند. بلشویکها موفق شدند نشریه غیرقانونی کوچک مستقل خودشان را سازماندهی کنند - که علیرغم پیگردهای حکومتی از این امکان استفاده کرده که مفایرت نظریات انحلال طلبان را با نظریات مارکسیستی را نشان بدهد. اعتصاب در ساحل رودخانه لننا و رویدادهای دیگری که در تعقیب آن صورت گرفتند از این نظر وجه مشخصه ای بودند، با این ترتیب که نشان

دادند که صفحه جدیدی در تاریخ جنبش انقلابی روسیه آغاز شده است. ارتجاع سوم  
ژوئن شروع بکهنسه شدن کرد. اعدا مهای بی پایان انقلاب بیون بوسیله چسویه  
داریا تیرباران، برای مدتی جنبش انقلابی را مجبور کرد که در لاک خود فرورودولسی  
بعد از حوادث لونا، روشن شد که طبقه کارگر بر اساس رونق اقتصادی ای که شروع شده  
بود، بار دیگر با نیروی تازه ای قدامت کرده است.

### روزنامه "سوسدا" (ستاره)

ما موفق شدیم که روزنامه "سوسدا" را - که اولین روزنامه بعد از شکست انقلاب  
بود - سازماندهی کنیم. این روزنامه ابتدا ارگان بلشویکها و منشویکهای طرفدار  
پله خانف بود و رهبری و مدیریت آن عملاً از خارج صورت میگرفت و لنین و پله خانف  
وسایرین سرمقاله های آنرا از خارج میفرستادند و دولی محل هیئت تحریریه رسمی آن  
در پترزبورگ بود و اعضای آن عبارت بودند از پولا تا یف - یک کارگر بلشویک و عضو  
دومای دولتی - و پوکروفسکی - یک نماینده و منشویک طرفدار پله خانف - "سوسدا"  
ابتدا خیلی ملایم و آرام شروع کرد و خط سیاسی آن بطور مشخص و واضحی نمودار نبود،  
زیرا که این روزنامه ارگان ائتلاف بلوک بلشویکها و منشویکهای طرفدار پله -  
خانف بود و دولی بزودی - یعنی بعد از آنکه "سوسدا" شروع بآن کرد که بعنوان روزنامه  
دو حوزه حزبی منتشر شود - بارگان مبارزاتی جنبش سیاسی کارگری از جنوب بحرکیت  
درآمده ای مبدل شد. و هر قدر با این جنبش بیشتر نزدیک میشد و در هم میآمیخت، خلست  
ائتلافی آن رفته رفته کمتر میشد و سرانجام گروه پله خانف کاملاً کنار زده شد  
و "سوسدا" بطور قطعی بصورت ارگان مبارزاتی ما بلشویکها درآمد و ابتدا دوبار در هفته  
و سپس هر هفته سه بار منتشر میشد.

### نقش و اهمیت "سوسدا"

از نظر من "سوسدا" برای نسل جدید کارگر - که بر اساس ارزیابی از شکست ۱۹۰۵ قدامت  
کرده بود - همان نقشی را بازی کرد که "ایسکرا" در اولین سالهای قرن جدید برای  
نسل آن زمان کارگران آگاهی طبقاتی یافته، بازی کرده بود. "سوسدا" بهترین  
عناصری را که در میان کارگران پترزبورگ و تمام روسیه وجود داشتند، زیر پرچم متشکل  
ساخت، این روزنامه ابتدا آرام و ملایم شروع کرد و سپس پیوسته پر جرات تر و قاطع تر

مبارزه بی‌امانی را بر ضد انحلال طلبان انجام داد. همان‌طور که «ایسکرا» در زمان خود بر علیه اکونومیست‌ها مبارزه کرده بود. در «سوسدا» دیگر با شیوه بیان نیمه دیپلماتیکی که در اواخر ۱۹۰۸ و یادریپلنوم ۱۹۱۰ مرسوم بود، سخن گفته‌نمی‌شد. «سوسدا» از گان خط رزمنده‌ای شده بود که در جهات چپ و راست می‌جنگید و دریافته بود که چگونه با شدت وحدت از خط خود و ثمرات جنبش کارگری دفاع نماید. فقط آن روزنامه‌ها ی‌حزبی بعنوان مظهر بزرگی در تاریخ ثبت شده‌اند که توانسته‌اند واقعاً از خط خود دفاع نمایند و برآه خود علی‌رغم دشمنان بیشمار ادامه بدهند و آثار هموار سازند. و بدون شك «سوسدا» از جمله این‌هاست. این روزنامه مقدمات انتشار «پراودا» را - که بعد از کنفرانس پراگ بوجود آمد - فراهم ساخت. اکنون ما درباره این موضوع باختصار سخن می‌گوئیم.

### کنفرانس بلشویکی پراگ

در آن ایام که «سوسدا» از گان مبارزاتی بلشویکهای لنینی بود، شکاف و جدائی میان منشویکها و بلشویکها بصورت يك حقیقت کامل و عمل انجام شده درآمده بود. بعد از کنفرانس ۱۹۰۸ و مخصوصاً پس از پلنوم ۱۹۱۰ ما بلشویکهای لنینی تصمیم گرفتیم که دیگر با منشویکهای انحلال طلب همکاری نکنیم، و فقط منتظر فرصت مناسبی بودیم تا یا آنها قطع رابطه کنیم و سازمانی مستقل برپا یه يك جنبش کارگری - سریعاً در حال تجدید حیات باشد - بیا فریبیم.

اوائل سال ۱۹۱۲ گروه باین اعتقاد رسید که چنین لحظه‌ای فرارسیده است و باین جهت يك کنفرانس حزبی را به پراگ فراخواندند تا حزب ما را که بعد از ۱۹۰۵ از میان رفته بود دوباره بوجود آورد. این کنفرانس دارای اهمیت تاریخی بزرگی میباشد. در این کنفرانس دویاسه نفر از طرفداران پله خانف بعنوان نماینده حضور یافته بودند که مستقیماً از محیط کار روسیه آمده بودند. خود پله خانف از شرکت در آن امتناع ورزید زیرا از نظراوه هدف کنفرانس پراگ تجزیه و انشعاب منشویکها بود (و در ایسن مورد حق بجانب بود) و پله خانف - همان‌طور که رسم و شیوه او بود - در آخر ایسن لحظات قبل از انشعاب منشویکها دستخوش وحشت شد.

### ترکیب و نتایج کنفرانس پراگ

در کنفرانس پراگ بلشویکها با اکثریت خردکننده‌ای مسلط بر اوضاع بودند. قسراً

جدیدی از کارگران بلشویک که در دوران ضد انقلاب - که از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۱ ادامه داشت - رشد کرده و به بلشویک سیاسی رسیده بود، در این کنگره شرکت داشت. سالوتسکی، سربریاکف - که امروز در کمیسیاری خلق راه [وزارت راه] مشغول خدمت میباشد -، اورس هونی کیدسه (کارگر رهبر سیاسی کنونی قفقاز) وعده دیگری از رفقا - که با اصولا در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت نداشتند و یا آنکه در آن هنگام بعنوان يك کارگر متوسط فعالیت داشتند - اینها برای اولین بار در کنفرانس پراگ قدم بصحنه سیاست گذاشتند. همه آنها در پراگ نمایندگی نسل جدیدی از کارگران بلشویک را - که در ایام ضد انقلاب رشد کرده و رسیده بودند - بعهدہ داشتند و برای ما بی نهایت اهمیت داشت که روابط تشکیلاتی با آنها برقرار کنیم تا از تجربیاتی که بدست آورده بودند استفاده نمائیم.

کنفرانس پراگ که در مجموع فقط از عده کمی از هیئت های نمایندگی - ۲۰ تن - ۲۵ نفر - تشکیل شده بود و رهبری آنرا رفیق لنین بعهدہ داشت بخود این جرات را داد که خود را بعنوان يك حزب اعلام دارد و برای همیشه با سایر گروهها و گروهک ها قطع رابطه کند. این کنفرانس کمیته مرکزی قدیمی را که نیمی از آنرا موریانسه خورده بود سرنگون ساخت و اعلام کرد که حزب یعنی ما، و مادرش حزب بلشویک را بر میا قرا زیم، هرکس که با ما نیست مخالف ماست و ما بر ضد آنها تیکه از مبارزه برعلیه انحلال طلبان سرباز میزنند - مبارزه شدید و آشتی ناپذیری خواهیم کرد.

کنفرانس پراگ با خشم و کینه مهاجرین [روسهای مقیم خارج از کشور] - که اکثریت قریب با تفاق آنها یعنی تقریباً نود درصدشان - منشویک بودند - مواجه شد. منشویکها ما را بیادتهمت و افترا گرفتند و مدعی شدند که ما غاصب میباشیم و میگفتند که جای همه بلشویکها در است و این کنفرانس فقط جنبه موقتی دارد زیرا که هیچ کس آنرا برسمیت نخواهد شناخت و نقشی در حزب بسازی نخواهد کرد. ولی غیر از این شد. در حالیکه تمام منشویکهای مهاجر مخالف ما بودند، نسل جدید رسیده بنده کارگران انقلابی در روسیه موافق ما بودند و کنفرانس پراگ موفق شد با گروههای کارگری نوخاسته بلشویک روابط نزدیکی برقرار کند و حزبی بر اساس اصول جدید بنا فریند.

تاسیس "پراودا" در پترزبورگ

برای اولین بار در کنفرانس پراگ ایسده بوجود آوردن روزنامه روزانه "پراودا"

مطرح شد و یکی از طرفداران جدی این فکر رفیق ورونسکی بود. ما ابتدا با اشک و تردید با این برنامه برخورد کردیم زیرا که ما بزحمت میتوانستیم پیش خود مجسم کنیم که انتشار یک روزنامه سیاسی روزانه بلشویکی میتواند در روسیه امکان پذیر باشد. با وجود این تصمیم گرفته شد که اینکار آزمایش بشود و ما به تهیه لازم پرداختیم. طبعاً "پراودا" بهیچ وجه بآن نحو بوجود نیامد که در مورد سایر روزنامه‌ها سابق بود. بلکه با مبالغ جزئی که کارگران زن و مرد جمع آوری کرده بودند سرمایه لازم برای تأسیس و ادامه کار آن تهیه شده بود. سرآزیر شدن سیسل مداوم و افزایش یا بنده کمکهای مالی که برای ادامه کار ما ارسال میشد معیار سنجش خوبی برای قضاوت در مورد علاقه و تمایل کارگران به بلشویکیها بود. ما دفتر حساب دقیقی در مورد گروههای کارگری که این یا آن مبلغ را برای "پراودا" حواله کرده بودند درست کردیم و بندرت اتفاق افتاد که یک گروه کارگری بیشتر از بیست کوبکن\* فرستاده باشد و مالیات آنها را در روزنامه درج می کردیم. رفیق لنین علاقه و توجه خاصی نسبت به این آمار داشت.

در ابتدا ی کار "پراودا" تیزیک ارگان ائتلافی بود، زیرا هم بلشویکیها و هم منشویکیهای طرفدار پله خانف در آن شرکت داشتند. ولی یز روزنامه هم بسر نوشت "سوسدا" رسید. بعد از مدت کوتاهی طرفداران پله خانف که باز سعی داشتند میان دو ضد لسی بنشینند [دودوزه بازی کنند] - ترا اثر جریان حوادث از "پراودا" بیرون رانده شدند و روزنامه ارگان خط لنینی شد.

### دومسای چهارم

در آن ایام انتخابات برای دوما ی دولتی چهارم شروع شد. این بار نیز بین بلشویکیها مجادله و کشمکش در گرفت که آیا باید در مبارزات انتخاباتی شرکت کرد یا نه؟ ولی این بار مبارزه بندهت وحدت درگیری با تحریم کنندگان دوما ی دولتی سوم نبود. اکثریت عظیم بلشویکیها از این موضوع آگاه بودند که ما باید از امکانات قانونی استفاده کنیم و با این جهت ضروری تشخیص دادند که در دوما شرکت کنند. قانون انتخابات مشعر بر این بود که کارگران تره ر رشته از شش رشته صنعتی

\* کوبکن: واحد پول روسیه تزاری

بزرگ دولتی دارای يك نماينده باشد و پروسه انتخاباتی بدینگونه بود که: کارگران مجبور بودند نمايندگان تام الاختیاری برگزینند و این نمايندگان میبایستی بنوبه خود کاندیداها را انتخاباتی را برگزینند و تازه از میان آنها در مجمع دولتی، مالکین و بورژواها که در آن اکثریت عظیمی را داشتند - یکی از کارگران را بعنوان نماينده انتخاب میکردند. بنا بر این برای آنکه بتوانیم يك بلشویک را بعنوان نماينده به دوما بفرستیم، مجبور بودیم کاری کنیم که تمام کاندیداها را انتخاباتی که در مجمع دولتی شرکت میکنند بلشویک باشند و باین ترتیب مالکین چاره‌ای جز این نداشته باشند که بالاخره يك نفر را از میان بلشویکها انتخاب کنند این وظیفه کاملاً مشکل و دشوار را بلشویکها برای خود معین ساختند و بخوبی بمورد اجراء در آوردند. با وجود آنکه منشویکها پراتب بیشتر از امکانات قانونی برخوردار بودند معالوصف بلشویکها تمام نمايندگان کارگری شش حوزه دولتی نامبرده را در اختیار خود در آوردند. باین ترتیب زمینداران و سرمایه‌داران مجبور بودند خواه ناخواه يك بلشویک را انتخاب کنند و چنانچه احیاناً کوشش میکردند از انتخاب فرد مورد نظر ما خودداری کنند، تا بدینوسیله باصطلاح از ما انتقام گرفته باشند، باز هم نمیتوانستند مانع اجرای منظور ما بشوند، زیرا آنچنان دیسپلینی میان ما برقرار بود که همه بلشویکهای دیگر در صورت انتخاب استعفا میدادند تا سرانجام فقط فردی که تشکیلات برای فرستادن به دوما در نظر داشت - باقی بماند و این سمت را بعهده بگیرد. و باین ترتیب با دایف - که بعنوان يك کارگر آهنکار در کارخانه آلکساندروف کار میکرد - باین نحو بنمايندگی در دوما ی دولتی برگزیده شد و این امر علیرغم اکثریت اکتبريست‌ها و کادتها در مجمع انتخاباتی صورت گرفت. بهمین منوال پتروسکی بنمايندگی از جکاتری نوسلاو، موراف بنمايندگی از شارکف، سامویلسف بنمايندگی از ایوانوسو - وفسکی، شاگف از کوستروما و مالیفونسکی از حوزه حکومتی مسکو انتخاب شدند.

### ما لینوفسکی آفسوبگر

این شخص یکی از رهبران قدیمی جنبش کارگر و رئیس اتحادیه صنایع فلزی بود. او سالهای مدید از آنچنان محبوبیت زیادی در صفوف کارگران پترزبورگ و سایر کارگران برخوردار بود که وقتی او بعنوان نماينده گروه رهبران جنبش کارگری به پراگ آمد

- ما او را با آغوش پذیرفتیم. ما برای او محل کاری در يك کارخانه نزد يك مسکو پیدا کردیم و توسط کمیته مرکزی منخب پراگ با دستور دادیم که تا هنگام انتخابات یکسال تمام ساکت و آرام باشد و تا قبل از انتخابات دستگیر نشود و بتواند به دوماي دولتي راه یابد. همینطور هم شده همانطور که میدانید مالینوفسکی بعدا يك اخلاص گر شد و ماجرای او برای حزب ما خیلی گران تمام شده. مالینوفسکی موفق شد به فراکسیون پارلمانی در دوما، به کمیته مرکزی حزب ما و همچنین به هئیت تحریریه روزنامه "پراودا" و روزنامه "رابوچی پوتی" (راه کارگر) که در مسکو منشر میشد، راه یابد. نا گفته نماند که خود او بیچاره همه در بوجود آوردن ارگان فوق الذکر بحالت داشت ولی با وجود این، امروز وقتی به عقب نگاه میکنیم بوضوح میبینیم که اثر وضعی که در آن ایام بوجود آمده بود این بازی موهن و ننگ آور پلیس سیاسی چندان به نفعش تمام نشده. طبیعی است که مالینوفسکی خسارت زیادی به ما وارد آورده زیرا با همکاری او پلیس سیاسی بیش از صد نفر از بهترین افراد ما را دستگیر کرد اما با وجود این میتوانیم بگوئیم که حساب پلیس سیاسی درست از آب در نیامده. موضوع از این قرار بود که مالینوفسکی باقتضای شرایط، مجبور بود در دوما فعالیتها و انقلابی انجام بدهد، زیرا او نیز مانند سایر نمایندگان میبایستی اکثرا نطق هائی را که در خارج نوشته شده بودند از روی جزوه ای [در دوماي دولتي] قرائت کنند. مالینوفسکی رئیس فراکسیون سخن نغری ما در دوما بود و مجبور بود که برای حفظ اعتبار خود، در کارها بما کمک کند.

در مورد مالینوفسکی باید بگوئیم که او دارای طبیعتی نسبتا غیر عادی، نامتعادل ولی با استعداد بود. منشاء او از اشراف لهستانی و خود او بمحیط پرولتری کشانیده شده بود. او پس از آنکه در عنوان جوانی مرتکب يك جرم جنائی شد و مجبور گشت بطور مخفی و غیر قانونی زندگی کند و بزودی گرفتار شبکه "اوکر-انگه" - پلیس سیاسی - شده. او بعد از آنکه از اختیاراتی که بعنوان نماینده از آن برخوردار بود، صرف نظر کرد - (از آنجا که میدانست بزودی متعاش بساز خواهد شد) - و در ۱۹۱۴ در جنگ شرکت کرد و باسارت دشمن درآمد و همانطور که از آنها نامهای - که اسیران جنگی برای ما فرستاده اند - پیداست در آنجا نیز در میان اسیران جنگی دست به تهیهجات پلشویکی زده. او بهیچ وجه دلیلی برای بازی

دو روزه اش در دوران اسارت نداشت. او بعد از اکتبر - وقتی ما قدرت را در دست داشتیم - به روسیه مراجعت کرد و خود را معرفی و تسلیم نمود و پس از توقیف به مسکو اعزام شد و در دادگاه انقلابی محکوم باعدام گشت و تیرباران شده.

### انشعاب در فراکسیون پارلمانی (دوما)

علاوه بر شش نماینده ای که ما در دوما داشتیم و هفت نماینده منشویک نیز - که از طرف اهالی خرده بورژوازی قفقاز انتخاب شده بودند - در دوما شرکت داشتند که در رأس آنها چایدزه رسوا قرار داشت. این شخص در دوما سوم و چهارم شرکت داشت و در آنجا محبوبیتی کسب کرد و تا حدودی اهمیت و اعتباری برای خود بست و پا نمود و بعداً در اوائل انقلاب فوریه، نقش نسبتاً مهمی بازی کرد. وقتی ما بكمك "پراودا" فراکسیون دوما را مجبور با انشعاب کردیم و منشویکها شروع بآن کردند که در میان کارگران پترزبورگ و تمام روسیه تهیج [آزیتا سیون] ختم آگینی تحت عنوان وحدت، بر ضد ما بعمل آورند. آنها آگاهانه از این خواست کاملاً قابل درک توده های کارگری در مورد ایجاد وحدت استفاده میکردند. همانطور که در گذشته نیز مکرراً این موضوع را بر ضد ما عنوان کرده بودند. توده های کارگری بیادگی میگفتند هر قدر تعدادمان بیشتر باشد بهمان اندازه نیز موضوع بیشتر یمنع ما تمام خواهد شد. توده های کارگری بیرحمت و فقط بزائر درسا و تجاربی که تاریخ بآنها میآموزد، فرامیگیرند که شرایط و اوضاعی وجود دارد که در آنها انشعاب وظیفه مقدس انقلابیون میشود تا سازمان قدیمی که ضد انقلابی شده است و مثلاً نبوهی از سرب سنگین برپای طبقه کارگر آویزان شده است از هم پاشیده شود. در مورد حزب مشترک نیز در سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۰۸ بهمین منوال بود و بهمین ترتیب در ۱۹۱۲ کنفرانس پراگ مسئله انشعاب را در برنامه روز خود قرار داد و بهمین نحو در ۱۹۱۲ و اوائل ۱۹۱۳ در صحنه مبارزات قانونی میان "پراودا" و "لوچ" (شعاع) میان شش نماینده ما و هفت نماینده منشویک در دوما - که چایدزه در رأس آن قرار داشت - انشعاب بعمل آمده.

### "بلشوک اوت"

منشویکها بعنوان وزنه مقابل کنفرانس پراگ، در ماه اوت ۱۹۱۲ در يك

کنفرانس سراسری روسیه در شهر وین، پایتخت اتریش مجتمع شدند و با اصطلاح «بلوک اوت» را بوجود آوردند. در این کنفرانس منشویکهای انحلال طلب و منشویکهای مارتفی و همچنین گروه رفیق تروتسکی - که سهم عمده‌ای در تشکیل این بلوک داشت - شرکت کردند. در آن ایام رفیق تروتسکی تبلیغات وسیعی علیه روزنامه «پراودا» ما - که در پترزبورگ منتشر میشد - و همچنین بر ضد انشعاب در فراکسیون دوما، بعمل می‌آورد، زیرا او حفظ وحدت را بهر قیمت ضروری تلقی میکرد. بلوک اوت که گروههای زیادی را در بر میگرفت، بر ضد ما تشکیل یافت، کنفرانس پراگ را قلبی و غصبی اعلام کرد و بدشنام و ناسزاگویی - در مورد انشعابی که در پترزبورگ در فراکسیون دوما آغاز شده بود - پرداخت و بطور قطعی پلاتفرم سیاسی انحلال طلبانه خود را فرموله کرد.

### مشاجره در مورد خواستههای نیم بند

در آنسال مشاجرات بسیار شدیدی در مورد مسئله خواستههای نیم بند در گرفت. بلشویکها در کنفرانس خود در پراگ، در روزنامه‌های «سوسرا» و «پراودا» و در فراکسیون دوما، سه خواسته عمده خود را بقرار زیر مطرح کردند: **جهت** -  
دمکراتیک و هشت ساعت کار در روز و معانیه زمینهای مالکین. منشویکها و بلوک اوت آنها نیز بنوبه خود برنامه مخصوص خودشان را - که بطور فاحشی با برنامه ما تفاوت داشت - فرموله کردند. آنها خواستار آزادی کلام، آزادی اعتصاب، آزادی تجمعات و ائتلاف بودند بعبارت دیگر آنها بجای برنامه انقلابی بلشویکی يك برنامه رفورمیستی و بجای حل مسائل عمده و اصلی، خواستههای نیمبندی را پیشنهاد می - کردند. بلشویکها میگفتند که بهیچ وجه مخالف خواستههای نا کافی نیستند و حاضرند برای کوچکترین بهبود وضع طبقه کارگر نیز مبارزه کنند ولی عقیده داشتند که با همه خواستههای نیم بند با نظر توده‌ها بوده و فقط در پرتو سه تقاضای اصلی مطرح گردد. مختصر کلام آنکه تقاضای اصلی ما سقوط حکومت استبدادی بود در حالیکه تقاضای اصلی منشویکها، رشد کردن بدرون حکومت مشروطه سلطنتی و منطبق نمودن حزب با رژیم استولی پین بوده. بنا بر این دو پلاتفرم وجود داشت که بشدت با هم متفاوت بودند: یکی پلاتفرم پراگ و دیگری پلاتفرم وین - یعنی پلاتفرم بلوک اوت.

## مسئله جمهوری دمکراتیک

در این فرصت میخواهم چند کلمه درباره "جمهوری دمکراتیک" بگویم. بلشویکها بارها این تقاضا را مطرح کردند. ولی وقتی ما بگنشته نگاه می کنیم مجبوریم اعتراف نمائیم که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۵ در مورد این مسئله دچار یک ناروشنی و عدم وضوح و صراحت بوده ایم. نظر ما از سال ۱۹۰۵ این بود که روسیه با استقبال دیکتاتوری پرولتاریا و نهقانان می رود و باین جهت موضع زیر را در مورد این مسئله اتخاذ کردیم: انقلاب ما پیروزمند خواهد بود و حکومت تزاری در حال اضمحلال راه بطور قطعی از میان خواهد برد و با مرحله شروع انقلاب در غرب هم زمان خواهد شد، آنوقت نه تنها دمکراتیک خواهد بود بلکه آغاز انقلاب سوسیالیستی نیز خواهد بود. اما در تزهائی که بوسیله رفیق لنین تالیف و از طرف روزنامه "سوسیال دمکرات" ۱۹۱۷ منتشر شدند یعنی در ایامی که موج انقلابی شروع بلمس شدن کرده بود. ما هنوز از انقلاب دمکراتیک سخن میگفتیم و بعدا که آن تغییرا ژرفناک را - که جنگ امپریالیستی در روسیه و در تمام دنیا بوجود آورده بود - مشاهده نمودیم، تازه آنوقت پلاتفرم انقلاب سوسیالیستی پرولتری را بطور قطعی فرموله کردیم.

## تکامل بلشویسم

ما نمیتوانیم منکر این تکامل نظرات خود در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ بشویم و همچنین نمیتوانیم انکار کنیم که این تکامل چندان هم بدون اصطکاک نبوده و در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، اختلاف نظرها و خطرناکی را میان ما بوجود آورده بود. برخی از ما - و از آنجمله خود من - مدت زیادی با این فکر نسبت بگریبان بودیم که در مملکت روستائی ما، این موفقیت حاصل نخواهد شد که بلافاصله به انقلاب سوسیالیستی برسیم و فقط امید آنرا داشتیم که انقلاب ما مصادف با شروع انقلاب پرولتری بین المللی گردد و باین صورت، پیش در آمد انقلاب پرولتری گردد. ولی جنگ جهانی وحشت انگیز ۱۹۱۴، بشریت را یکباره نه سال به پیروزی سوسیالیزم نزدیک ساخت. این جنگ بقیمت قربانیهای بی سابقه ای تمام شد ولی به ریشه سرمایه داری ضربه وارد آورده توازن سرمایه داری را برهم زده، انقلاب پرولتری جهانی را نزدیک ساخت و در روسیه این امکان را برای حزب ما بوجود

آورد که مسئله انقلاب پرولتری را بطور دقیق و منحصراً مطرح سازد. در جریان این حوادث، تکامل ذکر شده بلشویسم، اجتناب ناپذیر بود...

اما چه چیز ما را از بلوک اوت متمایز میساخت؟ جواب این سوال بسیار ساده است: ما طرفدار یک برنامه انقلابی بودیم ولی مخالفین ما طرفدار یک برنامه رفورمیستی بودند و میخواستند با حکومت سلطنتی مشروطه مصالحه کنند، زیرا آنها به انقلاب اعتقاد نداشتند و آنرا امکان ناپذیر میدانستند. اختلاف نظر، فقط بر سر خصلت انقلاب آینده نبود بلکه مشاجره ما بیشتر بآن جهت بسود که آنها اصولاً خواهان هیچ انقلابی نبودند، علاقه و اشتیاقی به فرارسیدن آن نداشتند و خود را با سلطنت مشروطه آن زمان منطبق ساخته بودند. بلشویسم طوری دیگری فکر میکرد. ما با بررسی دقیق راهی که طبقه کارگر در اثنای جنگ امپریالیستی طی میکرده، رفته رفته از فرمول "دیکتاتوریه دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" فاصله گرفتیم و به فرمول دیگری - "دیکتاتوریه پرولتاریائی که دهقانان را بدنجال خود دارد" - نزدیک شدیم. ما از فرمول "انقلاب دمکراتیک تدریجی" روی برتافتیم و به فرمول "قدرت شوراها و انقلاب پرولتری" روی آوردیم و فرمول "مجلس موسسان" را - که در تابستان ۱۹۱۷ هنوز از آن دفاع میکردیم - رها کردیم و فرمول "قدرت شوراها" را برگزیدیم...

با این ترتیب اواخر ۱۹۱۲ - بعد از تشکیل بلوک اوت - دو قدرت در مقابل هم قرار گرفتند که هر دو آنها فرم و شکل گرفته بودند و بعد از سالهای دشواری - که بتازگی پشت سر گذاشته بودند - با استراحت و تجدید قوا پرداختند. بلشویکها - بعد از آنکه قدرتها را بار دیگر بدست آوردند، حزب جدید را تشکیل دادند، درحالی که منشویکهای انحلال طلب، سازشکاران، و طرفداران وحدت، تحت لوای خواستههای نیم بند متشکل شده و برای ایجاد یک حزب قانونی در شرایط حکومت مشروطه سلطنتی، کوشش بعمل میآوردند.

در این میان در درون طبقه کارگر چه میگذشت؟ او ماه به ماه نیرومندی میشد و جنبش مصلحت اعتصاب را بخود میگرفت. بسیاری از شما در آن شرکت داشتهاید و احتمالاً میتوانید بخاطر بیاورید که ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳، پترزبورگ، مسکو و سایر مراکز کارگری در اثر اعتصابات مداوم کاملاً متزلزل شده بودند. این امر به همه جا کم و بیش سرایت کرده بود. احساس میشد که نیروی کارگران از

نو از دیاد می یابد و آنها دوباره شروع بآن کرده اند که عضلات خود را بکار بیا-  
ندازند. کارگران در آن ایام از هر فرصتی استفاده میکردند تا اعتصاب کارگری  
را میدل به اعتصاب سیاسی نمایند. منشویکها بلافاصله بر ضد این جنبش اعتصاب  
وارد میدان شدند زیرا که آنها این جنبش را دشمن خود احسان میکردند. هم  
روزنامه آنها "لوچ" و هم فراکسیون چایدزه و همچنین تمام بلوک آنها، شروع  
به لگدپرانی کردند. همه بخاطر داریم که آنها در مقالات روزنامههاشان، مرتباً  
تکرار میکردند که کارگران پترزبورگ به "بلای اعتصاب" گرفتار شده اند ولی این  
مقالات انتظارات منشویکها را تحقق نبخشید و وقتی کارگران آنها را خواندند  
فهمیدند که چه کسی دوست و چه کسی دشمن ایشانست.

### پیروزی "پراودا"

"پراودا" کارخانهها را یکی بعد از دیگری از چنگ منشویکها بیرون آورد.  
کارگران آنها و صدها نامه برای روزنامه [پراودا] - که ارگان جنبش آنها و مرکز  
سازمانده آنها شده بود - میفرستادند همه گرم آبیهای اتحادیههای کارگری و  
انتخابات اتحادیه کارگران صنایع فلزی - که دارای اهمیت سیاسی زیادی بودند -  
زیر پرچم "پراودا" صورت میگرفتند. "پراودا" لیستهایی از "پراودائیسها"  
یا مارکسیستهای قاطع و مصمم را - که از دمکراسی کارگری و از "تقاضاهای  
خسته نشده" که بعلت سانسور در آن ایام مطلق شده بود دفاع میکردند - منتشر  
میساخت. منشویکها همه جا با شکست مواجه شده بودند و سعی میکردند در روزنامه  
شان این موضوع را به بیماری واگیردار "پراودائستی" که میان طبقه کارگر در  
پترزبورگ و شهرهای مراکز استانها شیوع یافته بود - نسبت بدهند. جنبش انقلابی  
در آستانه وقوع، برای آنها معمای لاینحلی شده بود. آنها این جنبش را یک  
پدیده تصادفی تلقی میکردند و گوشهایشان را عمدتاً با پنجه پرکرده بودند تا از  
سروصدائی که - در مناطق کارگری طنین انداخته بود - چیزی نشنوند.

شدیدترین اشکال تراشیها و مزاحمتها را برای "پراودا" بوجود آوردند  
روزنامه اکثراً توقیف میشده و برای هر مقاله آن یک جریمه نقدی تعیین میگشت،  
نویسندگان و همکاران و کارمندان آن بازداشت میشدند، بطوریکه برای مدتی حتی  
غیرممکن شده بود که بتوان یک مصحح و غلط گیر برای روزنامه پیدا کرد. ولی

کارگران قهرمان پترزبورگ، شجاعانه از "پراودا" پشتیبانی میکردند و پراودا بدون توجه بهمه تعقیب و توقیفها روز بروز نیرومندتر میشد. هر قدر بیشتر ضربه بر "پراودا" وارد میآمد بهمان اندازه برای تودههای کارگری گران تر تمام میشد. زیرا آنها برای پرداخت جریمههای نقدی و ادامه انتشار آن، مبالغه جزئی را جمع آوری میکردند و بطور خستگی ناپذیری مرتباً "هئیت تحریریه موقتی" بوجود میآوردند. تمام هنرنماییهای پلیس - که گاهی پاسگاههای خود را در جوار چاپخانه مستقر میساخت تا اولین نسخهها ی روزنامه را مصادره نماید - بر اثر هوشیاری و انرژی کارگران پترزبورگ، بی نتیجه ماندند. کارگران پترزبورگ، سازمان تحسین آوری برای انتشار روزنامه بوجود آورده بودند. هنوز مرکب روزنامه خشک نشده بود که صفحات روزنامه بوسیله صدها کارگر و زن و فرندانشان - که آنها را زیر لباسهای خود مخفی میکردند - بدست خوانندگان روزنامه میرسید. روزنامه "پراودا" رفته رفته بهترین دوست هر خانواده کارگری شد و امروز می توان بجرات ادعا کرد که "پراودا" در تاریخ انقلاب ما و بلشویسم مقام شامخی را دارا میباشد.

## جنگ و انقلاب

در سال ۱۹۱۳ و مخصوصاً در اوائل ۱۹۱۴، جنبش کارگری، وارد مرحله جدیدی شد که ضمن آن از اعتصاب به تظاهرات و زدوخوردهای علتی روی آورد. شکستی نیست که جنگ ابتدا، این جنبش را متوقف کرده بود. در اوائل ۱۹۱۴ اولین سنگر بندیهای خیابانی در پترزبورگ صورت گرفتند، و در ضمن سیل وسیع و طوفانی اعتصابات بآن حد گسترش یافته بود که دیگر قدرتی وجود نداشت که بتواند این جنبش آبدیده و تجربه دار شده را، متوقف سازد. من تکرار میکنم که اگر جنگ پیش نیامده بود، ما میتوانستیم احتمالاً در ۱۹۱۵ شاهد حوادثی باشیم - که شباهت زیادی به حوادث ۱۹۰۵ داشته باشد. با این تفاوت که این بار دهقانان بسیار آگاهانه تر وارد میدان میشدند. جنگ امپریالیستی، اگر چه انقلاب را کمی متوقف نمود ولی مهنه بعداً نتایج این جنگ، روسیه را انقلابی کرد و این امکان را برای ما بوجود آورد که فرمول "انقلاب پرولتری" را جانشین فرمول "انقلاب دمکراتیک" سازیم.

در اوائل ۱۹۱۴، حزب ما بمعنی کامل کلمه، رهبر طبقه کارگر بود. حزب در آن زمان غیرقانونی بود. بخش عمده‌ای از افراد کمیته مرکزی در خارج از روسیه بسر میبردند. رفیق لنین و چند تن دیگر از رفقا به کراکو [لهستان] کوچ کردند و از آنجا "پراودا" و "سوسدا" را اداره میکردند. علاوه بر این عده زیادی از رفقا برای مذاکرات در مورد مسائل مهم از پترزبورگ بآنجا میآمدند. در ضمن، ما ستادهایی در پترزبورگ داشتیم که بطرق قانونی و غیر قانونی فعالیت میکردند. اینکه تعداد اعضای حزب در آن زمان چقدر بود، بشواری میتواند پاسخ داده شود. آخرین باری که حزب هنوز نیمه قانونی بود و ما موفق شدیم شمارشی بعمل آوریم، سال ۱۹۰۷ در گذره لندن بود که در تمام فراکسیونهای ما - بلشویکها، منشویکها و ملیون - مجموعاً در حدود ۱۵۰,۰۰۰ نفر عضویت داشتند. در سال ۱۹۱۴ ما نمیتوانستیم دقیقاً بگوئیم که اعضای ما چند نفر هستند ولی بطور دقیق میدانستیم که اکثریت عظیم کارگران تشکیلاتی، طرفدار ما میباشند. در همین سال - همانطور که قبلاً گفتم - جنبش کارگری شروع بآن کرد که نسبت به تظاهرات خیابانی بزند. اولین سنگر بندیها و خیابانی مدت کوتاهی قبل از اعلان جنگ، صورت گرفتند. وضع تا آن حد بنقطه اوج خود رسیده بود که معلوم بود با احتمال قریب به یقین تمام فراکسیون ما بازداشت خواهد شد. زیرا نمایندگان ما در دوما - که پتروفسکی، مورانف و بادایف در رأس آن قرار داشتند - بیک کانون انقلابی درست و حسابی شده بسود آنها مرتباً بازداشت میشدند. بادایف در کارخانه پوتیلف، و در ضمن تظاهرات توده‌ای غیرقانونی، پتروفسکی - در اجتماعات غیرقانونی کارگران ذغال سنگ در دونس بکن. همه اینها بوضع نشان میداد که جنبش انقلابی گام بزرگی بسوی پیش برداشته است. بلوک اوت ناتوانی خود را با ثبات رساند و شروع به تحلیل رفتن و به متلاشی شدن کرد و در این میان بهمان مقیاس که این پروسه توسعه مییافت بهترین بخش آن رفتد رفته به ما ملحق میشده منشویکهای انحلال طلب - علیرغم آنکه محبوبترین افراد و نا یقین در صفوف آنها قرار داشتند (مثل چایدزه در دوما) - در میان توده‌های کارگری بعنوان بیک اقلیت بی اهمیت و ناچیز باقی ماندند.

## جنگ و حزب ما

بنا بر این وضع در اوائل جنگ امیرالیستی بدینگونه بود و یک تا بودی تقریباً

کامل حزب را به همراه خود آورده. مخصوصاً اعضای فراکسیون پارلمانی ما - که از پنج نماینده تشکیل یافته بود - زندانی شدند. ( برعکس بمنشویکها کاری نداشتند )

اعضای فراکسیون پارلمانی ما با اتفاق سایر رفقا در دهکده ای نزدیک پترزبورگ ، در يك جلسه مخفی و غیر قانونی دستگیر شدند. نزد نمایندگان دستگیر شده اعلامیه کمیته مرکزی درباره جنگ امپریالیستی را - که رفیق لتین در خارج از روسیه نوشته بود - پیدا کردند. ما در این اعلامیه برای اولین بار، مبدل ساختن جنگ امپریالیستی بجنگ داخلی را ، مطرح کرده بودیم . این راه حل اکنون برای وسیع ترین توده های کارگری بسیار روشن بوده و امری بدیهی بنظر میرسد ولی در آن ایام بهیچ وجه اینطور نبود و در اردوی انترناسیونال دوم ما را کاملاً خلع تلقی میکردند . وقتی ما اعلام کردیم که باید این جنگ را به يك جنگ داخلی ، به يك جنگ بر علیه بورژوازی مبدل ساخت ، شروع بآن کردند که بطور جدی بما تذکر بدهند که " ما دچار اختلال حواس شده ایم " . ما به چپ ترین چپ های انترناسیونال دوم یعنی روبرت گریم مراجعه کردیم و از او خواهش نمودیم که خلاصه ای از اعلامیه ما را بچاپ برساند اما او با نگاه ترجم آمیزی بما نگریست - همانطور که به دیوانه ها نگاه میکنند - و گفت که او نمیتواند سندی را که بیک جنون سیاسی شباهت دارد - بچاپ برساند. و وقتی ما بخود جرات آنرا دادیم که بگوئیم : انترناسیونال دوم ورشکسته شده و از بین رفته است ، آنوقت شروع بآن کردند که با اشاره انگشت سبابه ما را بیکدیگر نشان بدهند. شوخی بکنار ، انترناسیونال دوم در آن ایام از اعتبار بی نهایت زیادی برخوردار بود و آنطور که بما میگفتند در برگیرنده ۲۵ میلیون کارگر تشکیلاتی بود. آوگورها<sup>(۱)</sup> آن زمان یعنی رهبران انترناسیونال دوم - از قبیل کائوتسکی با لحن تائثر آلودی میگفتند: " درست است که انترناسیونال دوم نتوانست از بروز جنگ جلوگیری کند ولی خوب چه میشود کرد! انترناسیونال ابزار صلح است و نه ابزار جنگ و باین جهت در اثنای جنگ باید مبارزات طبقاتی را کنار گذاشت " و همه این حضرات در آن زمان از نقطه نظر عفو و معذور ساختن متقابل خود در آینده با اصطلاح قول و قرار گذاشته بودند و میگفتند بگذار سوسیال دمکراتهای فرانسه و انگلیس نیز از حکومت های خودشان حمایت نمایند. ولی وقتی

( ۱ ) آوگورها : اولیا ، منصبی روم قدیم بودند. اینواژه بمعنی غیبگو نیز میباشد .

جنگ تمام بشود آنوقت همه سوسیال دمکراتها دوباره گرد هم جمع خواهند شد و متقابلا گناهان یکدیگر را بخشیده و خواهند گفت: « کار دیگری نمیشود کرد» اختلا نظر کوچکی پیش آمده است - چندین میلیون نفر کارگر تلف شده اند، ولی چنین چیزی دیگر روی نخواهد داد» و حالا بعد از همه این جریانات وقتی ما بلشویکها - که بعنوان يك حزب غیرقانونی از میان آنها حزب که عضو انترناسیونال دوم بودند - با صراحت و روبروی آنها میگفتیم که: شما خیانتکار هستید و انترناسیونال دوم بطرز ننگ آوری ورشکست شده است و شما خیانتکاران به طبقه کارگر میباشید، آنوقت ما را از نظر اخلاقی تحریم کردند و با نهایت جدیت کوشش میکردند در مقابل نوشته های ما سکوت محض اختیار کنند اگر چه عجیب بنظر میرسد ولی اولین کسانی که به فعالیت های ما بطور جدی توجه کردند، سیاستمداران بورژوا بودند. یساک پروفسور آلمانی به مناسبت مانیفستی که نام بردیم و جزوهای که پس از آن به نام « سوسیالیزم و جنگ » منتشر شده بود، با مطالعات و بررسی های دانش پژوهانه ای با فکر عمومی مراجعه کرد و گفت: باین پدیده نباید کم بها داده شود، درست است که میتوان خود را تسلی داد که این افراد دچار جنون شده اند ولی معینا باید توجه داشت که جریان تازه ای در سوسیالیزم و در جنبش بین المللی کارگری بوجود آمده است. مختصر کلام: بورژوازی باید این موضوع را خوب در نظر داشته باشد. بهر تقدیر انترناسیونال دوم ما را مهدورالدم شناخت، اقدامات ما را بسکوت برگزار کرد و حتی خود ما را بعنوان فانتزی با فهای - که هیچ طرفداری نداشته و فقط موهومات بدیهی را در مغز خود میپرورانند - بیاد استهزاء گرفت.

دستگیری اعضای کمیته مرکزی در پترزبورگ و محاکمه آنها

کافیست اشاره کنیم که در آن ایام حتی افرادی مثل لیب کنشت - که از ابتدا کاره مخالف جنگ بود - هنوز مصمم نبودند که بر ضد اعتبارات جنگی، رای بدهند. فشار دیسپلین حزبی دیرینه سوسیال دمکراتها و افکار عمومی بورژوازی - که بوسیله صد ها روزنامه منعکس میشد - بسیار شدید بود باین جهت واضح است که کمیته مرکزی ما نمیتوانست انتظار آنرا داشته باشد که اعلامیه اش با چه استقبالیه مواجه خواهد شد. عده ای از اعضای کمیته مرکزی در خارج از کشور بسر میبردند و عده دیگری که در پترزبورگ زندگی میکردند، بعد از انتشار سند مزبور، دستگیر گشته و تحویل دادگاه داده شدند. باید بگوئیم که در این محاکمه، همه رفقا، خود را

بمعنوان افراد با اراده و تزلزل ناپذیری نشان دادند ولی عده‌ای از کارگران، مخصوصاً مورانف، پتروفسکی و بادایف نشان دادند که نمونه یک پارلمانتاریست انقلابی بودن یعنی چه. در دادگاه دفتر خاطرات روزانه پتروفسکی را که دارای این نقطه ضعف بود که فعالیتها ی روزانه اش را یادداشت میکردند قرائت کردند. طبیعی است که او تمیجیستی در ضمن فعالیتها ی غیرقانونی خود چنین کاری میکرد ولی پتروفسکی حساب کرده بود که بعنوان نماینده مجلس از مصونیت پارلمانی برخوردار بوده و میتواند این عادت خود را ادامه دهد. این مدرک بدست زاندرمری افتاد و در دادگاه علناً قرائت شد. البته هر موضوعی بموازات جنبه‌های بد خود، جنبه‌های خوبی نیز دارا میباشد. دفترچه خاطرات پتروفسکی، بکارگران همه کشورها - که با علاقه جریان محاکمه او را مطالعه میکردند - نشان داد که یک نماینده کارگر چگونه در پارلمان فعالیت میکند و معلوم شد که پتروفسکی نه فقط هر روز در دوما سخنرانی‌های ایراد میکرد، بلکه سایر اوقات خود را نیز وقف فعالیت‌های مخفی و غیرقانونی میساخته است یعنی با شرکت در مجامع، گردهم‌آئی‌ها و جلسات مشورتی مخفی، کارهای غیرقانونی را نیز بموازات فعالیتها ی پارلمانی یک نماینده، انجام میداد. در این رابطه، محاکمه اعضای فراکسیون در دوما، بدون شك دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بود و نشان دهنده نمونه‌ای از فعالیتها ی بلشویکی بود.

بلشویسم در کل - سوی برخی استثناها ی کاملاً مشخصی - موضع انترناسیونال و ضد شوونیستی را اتخاذ کرده یعنی مخالف جنگ بوده برعکس منشویکها - بازهم سوی برخی استثنائات، از قبیل مارتف که نمیتوانست تصمیم بگیرد که مخالفت یا موافقت خود را اعلام دارد - طرفدار جنگ بودند. سوسیال رولوسیونرها نیز همین موضع را اتخاذ کرده بودند.

بدیهی است که جنگ جدی‌ترین محك تجربه و بهترین گوره آزمایش برای آبدیدگی حزب بود ولی او این آزمایش را با موفقیت پشت سر گذاشت و خط مشی انترناسیونال خود را تا با آخر حفظ کرد و بدین وسیله وفاداری خود را نسبت به طبقه کارگر با ثبات رساند. این، تصادفی نبود که منشویکها و سوسیال رولوسیونرها طرفدار جنگ بودند. در اینجا يك رابطه منطقی میان روبناها دیده میشود. منشویکها راهی را طی کردند که از جناح راست مارکسیسم قانونی به اکونومیسم سپس به مشی

انحلال طلبی و بعد به دفاع از " سرزمین پدری " و سرانجام به سوسیال شوونیسم انجامید. تقریباً همین طریق را سوسیال رولوسیونرها طی کردند. برعکس بلشویکها از " ایسکرا " به بلشویسم و سپس مشی ضد انحلال طلبی و بعد انترناسیونالیسم و سرانجام کمونیزم رسیدند.

### جیبه موتلفه منشویک - بورژوا

جالب توجه است که تشکیل یک جیبه واحد میان بورژوازی روسیه و منشویکها، به چه سرعتی صورت گرفت. دو یا سه نقل قول، این موضوع را بخوبی نشان میدهند. مثلاً ایسکوف - عضو کمیته مرکزی حزب کادتها و مارکسیست سابق چنین مینویسد:

" قدرتها ی واقعی تاریخی شروع به فعالیت کردند و معلوم شد که یک سوسیال دمکراسی انترناسیونال که در مقابل دنیا ی بورژوازی قرار داشته باشد - وجود ندارد. و فقط احزاب ملی کارگری - که رهبران آنها خود را سوسیال دمکرات می نامند - وجود دارد. (" روسکایا میسلی " اوت و سپتامبر ۱۹۱۴ )

بعبارت دیگر سرشناسترین رهبر حزب کادتها با بزرگترین لذت و اشتیاق از آن صحبت میکند که سوسیال دمکراسی انترناسیونالی وجود ندارد بلکه فقط احزاب کارگری ملی وجود دارند که هر کدام از آنها پشتیبان بورژوازی کشورها ی خود میباشند. پتر ریس - یکی دیگر از رهبران سرشناس کادتها - از اینهم عریان تر سخن میگوید. در آن ایام روزا لوکزا مبورگ و کارل لیب کنشت در آلمان بمخالفت با جنگ برخاستند. اکنون قاعدتا انتظار آن میرفت که بورژوازی روسیه که در آن ایام بر ضد بورژوازی آلمان میجنگید، این موضع را از دیدگاه تنگ منافع طبقاتی خود تا حدودی مورد تقدیر قرار میداد. زیرا آن موضع، موقعیت قیصر ویلهلم [ پادشاه آلمان ] را تضعیف مینمود. ولی درست برعکس شد. بورژوازی آن قدر هم احمق نیست. او میداند که علاوه بر منافع موقتی و گذران منافع طبقاتی اصولی نیز وجود دارد. درست است که او از این بابت خشنود بود که کارل لیب کنشت و روزا لوکزا مبورگ موجب تضعیف موقعیت قیصر ویلهلم میشدند، ولی از نقطه نظر بینش کلی بورژوازی برای او مقرون بصرفه نبود که در یکی از کشورها ی در حال جنگ - یعنی در آلمان - بلشویسم و یک خط مشی صرفاً انترناسیونال بوجود بیاید. و باین جهت پتر ریس چنین نوشت:

« از نقطه نظر منافع سیاسی - اقتصادی آلمان ، روزا لوکزامبورگ و عده معدودی که هم میلک او میباشند ، افرادی هستند که احساس مسئولیتی در برابر وطن خود نمیکنند و اگر بخواهیم با صراحت ، حقیقت را گفته باشیم و خود را در پس جمله پردازیهای ریاکارانه مخفی نکرده باشیم ، باید بگوئیم که روش سوسیال دمکراسی آلمان قانونی و عادلانه است و بهمین منوال رفتار سوسیال دمکراسی فرانسه ، بلژیک و بریتانیا ی کبیر نیز قانونی و عادلانه میباشد . برعکس روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت از نظر عینی ، مرتکب اشتباهی شده اند ، باین ترتیب که آنها نشان میدهند که فاقد شعور زمان و مکان میباشند . ( « روسکا یا میلی » شماره ۴ صفحه ۱۲ ) .

این جملات را باید خوب بخاطر سپرد . بورژوازی روسیه ، در حالیکه برای بورژوازی میجنگد اعلام میکند که روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت انسانهای بدی هستند ، زیرا که بوظایف خود نسبت به سرزمین پدریشان خیانت کرده اند . بورژوازی روسیه از بورژوازی آلمان نفرت داشت و از قیصر ویلهلم منفرج بود اما با وجود این فراموش نمیکرد که روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت با وجود آنکه بوسیله اقدامات خود موجب تضعیف حریف بورژوازی روسیه میشدند ولی مع الوصف در ضمن راه انترناسیونالی را نیز میگشودند و باین جهت دشمن آنها محسوب میشدند . بدینگونه بود که بورژوازی روسیه ، فوراً به پشتیبانی از سوسیال دمکراسی یعنی منشویکها پرداخت .

نارودنیکیها نیز از ابتدا - از زبان کرنسکی - اعلام داشتند که موافق جنگ میباشند . کرنسکی ضمن يك سخنرانی در دوما ی دولتی موکدا چنین گفت : ما بطور قزلزل نا پذیر اعتقاد راسخ داریم که دمکراسی بزرگ روسی با تفاق کلیه نیروها و دیگر مملکتی ، در مقابل دشمنی که ما را مورد تهاجم قرار داده است سرخستانه مقاومت خواهد کرد . « این يك توضیح بی نهایت مهم بود و با اصطلاح کرنسکی در آن لحظات ، نامزد شدن خود را برای سمت نخست وزیری در آینده مطرح ساخته بود .

### کمیته های صنایع جنگی

منشویکها ، کارگران پترزبورگ را به داخل کمیته های با اصطلاح صنایع جنگی کشاندند . این کمیته ها تحت نظارت و سرپرستی کوچکف - که برجسته ترین نماینده

بورژوازی مالی - ارضی و اکتبريست بود - سازماندهی شده بودند. او این اقدام را اندیشیده بود تا قدرت مولده کارخانه‌ها افزایش داده شود و جنگ بتواند موفقیت آمیزتر انجام گیرد. حالا میان کارگران پترزبورگ کشمکش شدیدی در گرفته بود مبنی بر اینکه آیا بایستی در مراسم بورژوازی شرکت کرد یا نه؟ کارگران بلشویک<sup>ك</sup> بمانند انترناسیونالیستهای قاطع از شرکت در این کمیته‌ها - که صرفاً شعبه‌هایی از تشکیلات حکومت تزاری و وسیله برای کمک با و در خدمت جنگ بودند، امتناع ورزیدند و برعکس منشویکها - بسرکردگی کوسیما کووسوف بدنام، که بعد یکی از وزیران حکومت ائتلافی شد - در کمیته‌های صنایع جنگی شرکت کردند. از میان سوسیال رولوسیونرها - باستثای عده معدودی از قبیل چرنف و تاتانسون، که تا حدودی با نظریات کرنسکی مبارزه میکردند - هیچ کس علناً بر ضد این شوونیسم چیسزی اظهار نمیکرد.

پله خانف، بعنوان سردمدار شوونیسم روسیه، قد علم کرد و این مطلب برای ما خیلی گران تمام شد زیرا او در انترناسیونال دوم از اتوریته فوق العاده‌ای برخوردار بود و علیرغم همه نوساناتش هنوز هم در حزب ما نفوذ داشت. پله خانف خود را بعنوان يك دشمن کینه توز و سرسخت آلمانها نشان داد و تا آخر کار يك سوسیال شوونیست بی چون و چرا باقی ماند. او تا بآن حد سقوط کرده بود که میگفت جنگ از جانب تزار بحق است و چنین توضیح میداد: "من يك انقلابی قدیمی هستم، شما میدانید که من از بیست و پنج سال پیش تا کنون علیه تزار میجنگم و میدانید که او صدمات زیادی به من وارد آورده است. ولی اکنون میگویم جنگی که اینک روسیه میکند يك جنگ بحق است و ما باید در تمام طول مدت جنگ مبارزه - اتمان را بر علیه حکومت روسیه متوقف کنیم." شوونیسم منشویکها تا آن حد پیشرفت که مثلاً یوردانسکی (او در آن زمان يك شوونیست بی پروا بود و امروز در صفوف ما قرار دارد) که روزنامه "سورمنی میر" (دنیا ی امروز) را اداره میکرد - مقاله پرشوری از کلاین بورت منتشر ساخت که قسمتی از آن بشرح زیر میباشد<sup>شد</sup>

"يك اشاره شعله‌های آتشی که در پترزبورگ زبانه میکشیدند خاموش شدند و بهمراه آن اعتصابات در مسکو و رایون باکو بپایان رسیدند. کارگران با اینوسیله با آگاهی کامل از اهمیت تاریخی این لحظه تاکید کردند که اینک معقول و مناسب نیست که مبارزه درونی را تشدید کرد."

در این کلمات خیانت مستقیمی نسبت به طبقه کارگر نهفته است زیرا که با بنوسیده از او خواسته میشود که هر نوع مبارزه علیه سرمایه داران - حتی مبارزه اقتصادی را - کنار بگذارد.

در آستانه جنگ در دفتر بین المللی انترناسیونال دوم در بروکسل دعوت فاندروولده کنفرانسی برگزار شد که هدف آن آشتی دادن تمام خطوط هفت گانه آن زمان حزب [سوسیال دمکرات] روسیه بوده. در این کنفرانس اکثریت بزرگی و قطعاً ما را علیه ما صادر کردند و در آن مدعی شدند که همه تقصیرها برگردن بلشویکهاست و غیره و غیره. ما در آن زمان هنوز بطور رسمی از انترناسیونال دوم استعفا نداده بودیم و تا حدودی مجبور بآن بودیم که از تصمیمات و مصوبات آن تبعیت کنیم. ولی ما این کار را فقط از حیث ظاهر انجام دادیم ولی در حقیقت خط خود را ادامه دادیم. وقتی جنگ آغاز گردید تقریباً جریانات هفت گانه ای که بنوسیده فاندروولده در بروکسل اجتماع کرده بودند - باستثنای خط بلشویکی - نشان دادند که سوسیال شوونیست هستند. دیگر حزب بصورت یک تشکلات یکپارچه وجود نداشت. فقط بلشویکها بودند که پرچم حزب را بدوش میکشیدند و از آن دفاع می کردند و همه ضربات تزاریس را تحمل مینمودند. بنا چیزترین اظهارات انترناسیونالیستی، از طرف تزاریس با مجازات زندان پاسخ داده میشد و آخرین مخالف علنی و قانونی جنبش بلشویکی از هم پاشیده شدند.

### کنفرانس تسیمروالد

در اولین سالها چنین بنظر میرسید که گویا ما محکوم به تنهایی شده ایم. آن بخش از کمیته مرکزی که در خارج از کشور بسر میبرد، شروع بآن کرد که در مقیاس بین المللی روی وحدت انترناسیونالیستها، کار کند. ما در کنفرانس تسیمروالد - جائیکه ما در اقلیت ضعیفی بودیم - شرکت کردیم و جناح چپ تسیمروالد را سازماندهی کردیم که این در واقع اولین نطفه انترناسیونال سوم شد. در آن زمان فقط عده معدودی از رفقای آلمانی، لیتوانی و سوئدی بمان پیوستند. بقیه کسانی که در تسیمروالد حضور بهم رسانده بودند در مقابل این وحدت [جناح چپ] موضع گرفتند. در کنفرانس تسیمروالد اکثریت با جنگ امپریالیستی اعلام مخالفت کرد ولی با جنگ داخلی نیز مخالف بوده. اینها پاسیفیستها [مخالفین

جنگ] و سوسیال دمکراتهای حق طلبی بودند که نمیخواستند علنا به طبقه کارگر خیانت کنند و در ضمن نه با انقلاب پرولتاریائی و نه بجنگ داخلی اعتقاد داشتند و میخواستند فعالیتهای خود را محدود به دادن رای مخالف به اعتبارات جنگی و اقداماتی از این قبیل محدود سازند. در امر این عده "لده بور" قرار داشت و میان او رفیق لنین در تسمیر والد مشاجره شدیدی در گرفت. لده بسور میگفت برای او [یعنی برای لنین] ساده است که در خارج بعنوان مهاجر بنشیند و تبلیغ جنگ داخلی را بکند ولی بگذارید او یکبار بروسیه برود و ببیند چه کسی از او پشتیبانی خواهد کرد. در انترناسیونال میگفتند که ما عناصر عجیب و غریبی هستیم که اصولا نمایندگی هیچ کس و گروهی در روسیه را، بمعهد نداریم. همچنین میگفتند که تمام کارگران روسیه طرفدار جنگ هستند و مدعی بودند که این مطلب را کوسیماکووسوف، چایدزه و کرنسکی میتوانند تأیید کنند. و عملا بخش عمده ای از انترناسیونال دوم از موضوع تجسمی بفرج زیر داشت. شاید حق بسا بلشویکها باشد، اما آنها بکه و تنها هستند و توده های کارگری از آنها پشتیبانی نمیکنند و کسی از آنها پیروی نمینماید.

### رفیق لنین در سویس

در تسمیر والد ما در اقلیت بودیم ولی با وسایل ناچیزی که با زحمات زیاد توانسته بودیم در میان کارگران آلمانی و سایر سازمانهای خارجی جمع آوری کنیم، اولین نطفه جناح چپ تسمیر والد را بوجود آوردیم و مجله "پیسس گام" را منتشر ساختیم که لنین، رولاند - هولت، رادک و دیگران، مقالات بسیار جالب و برارزشی در آن مینوشتند. ما بوسیله این مجله شروع بآن کردیم که در مقیاس بین المللی به جمع آوری نیروهای خود بپردازیم. ما مجبور بودیم در آن زمان در سویس - که جزء منطقه جنگی نبود - بسر ببریم. این کشور کوچک بسا طبقه کارگر که از تعداد ناچیزی تشکیل یافته بود - نمیتوانست نقش مهمی در انقلاب انترناسیونالیستی کارگری داشته باشد. حزب سوسیال دمکرات سویس عمدتاً یک حزب خرده بورژوازی بود و وقتی برای رفیق لنین راه دیگری جز این باقی نماند بود که در زوریخ گروههای کوچکی از کارگران جوان را متشکل سازد و مواضع ضد جنگ را برای آنها تبلیغ نماید، آنوقت در این حزب [حزب سوسیال دمکرات سویس] مسئله اخراج رفیق لنین مطرح شد زیرا طبق استنباط آنها او [لنین] دست بسه

تبلیغات جنايتكارانه‌ی عليه جنگ، در میان جوانان زده بوده. در طی سالهای ۱۹۱۰-۱۹۱۶، ما اقلیت بی اهمیتی بودیم که سعی میکرد اولین روابط بین المللی را برقرار سازد و کوشش مینمود که از حوادث روسیه عقب نماند. در نیمه دوم سال ۱۹۱۶ روابط ما با داخل روسیه شروع بآن کردند که شکل مساعدی بخود بگیرد و کارگران شروع بنفوشتن نامه‌هایی بجا کردند و ما درک کردیم که آهسته آهسته يك حالت ضد جنگ در میان کارگران در حال تکوین یافتن است. نسخه‌هایی از "سوسیال دمکرات" و روزنامه‌های که ما در آن ایام منتشر میکردیم و مقالات آن در مجموعه "برخلاف جریان آب" بچاپ رسیده‌اند. علی‌رغم مشکلات فراوان، بداخل روسیه میرسید و در آنجا با چنان علاقه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گرفت که حتی از روی آن دست نویسی تهیه میکردند. این روزنامه با وجود آنکه نام کهنه شده "سوسیال دمکرات" را داشت ولی معینا نقش بسیار بزرگی را بازی کرده. این کلمه امروز بعنوان يك نام زشت تلقی میشود ولی حزب ما تازه در ۱۹۱۸ تغییر نام داده.

### راه بلشویسم و راه منشویسم

بلشویسم در اثنای جنگ امپریالیستی ثابت کرد که بیهوده ۲۵ سال تمام، کار نکرده است، و با پیریزی یا به‌های يك تاکتیک انترناسیونال کارگران را مجاب ساخت که او در تمام طول راه خود - از مارکسیسم قانونی و علنی تا دوره کاملاً غیرقانونی و مخفی جنگ امپریالیستی، همواره به ایده‌هایش وفادار مانده است. طبیعی است که او دچار اشتباهاتی نیز شده است ولی خطی را که او تعقیب کرده است خط مستقیم تاکتیک انقلاب کمونیستی است. منشویکها نیز خط مستقیم خود را طی کردند ولی این خط از مارکسیسم قانونی به اکونومیسم و سپس به مکتب انحلال طلبی و سوسیال شوونیسم منتهی شد. این خط مداوم و ثابت رفورمیستی خورده - بورژوازیست. جنگ امپریالیستی - که بطور کلی برای تمام جامعه بشریت و مخصوصاً برای جنبش کارگری بحران وحشت انگیزی محسوب میشود، سیما ی واقعی هر يك از این دو خط مشی را بخوبی و با کمال وضوح و بطور قطعی نشان داده. در اردوی سوسیال لیزم انترناسیونال به خط مشی وجود داشت. از یکسو سوسیال شوونیسم و از سوی دیگر انترناسیونال لیزم یا کمونیزم. خط مشی سومی که در رأس آن کائوتسکی قرار

داشت ، خط مشی ملقب به " سنتروم " بود ، که مارتف مدت‌ها عضو آن بود و خسط  
 " ح . س . د . م . آ . " ( حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان ) نیز بود .

### خط "سنتر و م"

ما این خط میانه را بعنوان خطرناکترین خط تشخیص دادیم و همه کوششها -  
 یمان را برای مبارزه با آن متمرکز ساخته بودیم . و این موضوع بخوبی قابسل  
 درك است . شوونیستهای بی پروائی مثل پله خانف - که اعلام کرده بود که تزار  
 بحق جنگ میکند با دست باز ، بازی میکردند . این تاکتیک برای ما چندان زیسان  
 بخش نبود ، زیرا که کارگران دیر یا زود آنها میشناختند و از رهنموددهندگان  
 آن فاصله میگرفتند - خط " سنتروم " - که تمام و یا تقریباً تمام  
 نمایندگان سرشناس و برجسته انترناسیونال دوم در آن قرار داشتند و با خصم  
 و غضب بر ضد انشعاب موضع میگرفتند - بسیار خطرناکتر بوده و باین علت بود که  
 کمیته مرکزی بلشویکها ، انشعاب حزب سوسیال دمکرات روسیه را حادثهای بینهایت  
 مهم تلقی میکرد . او [ کمیته مرکزی بلشویکها ] درك کرد که ایده وحدت - که مثل  
 بارسنگینی بردوش طبقه کارگر آلمان بود - تمام گروههایی را که میخواستند بر  
 علیه جنگ قدام کنند بی توان و عاجز ساخته است .

بنابراین از زمان پلنوم ۱۹۱۰ ، ما دیگر با منشویکها در يك تشکیلات  
 مشترك همکاری نمیگردیم . در اتمام طول جنگ ، ۱۹۱۷ - ۱۹۱۴ ما بعنوان يك حزب  
 جدا کار میکردیم . منشویکها در مجموع و بر رویهم از جنگ جهانی پشتیبانسی  
 میکردند و بر فعالیت‌های کمیته صنایع جنگی صحنه میگذاشتند و با کادتها یهورژوا  
 يك بلوک را بوجود آورده بودند . همزمان با آن بلشویکها بکار خود - که دارای  
 خصلت دوگانهای بود - مشغول بودند . از يك طرف هر يك از آنها - که توانسته بود  
 بخارج فرار کند - جسته و گریخته نمایندگان آینده جناح چپ تسیمر والد را دور  
 هم گرد آورد و اینها کسانی بودند که - در آینده طرفدار کمونیزم انترناسیونال  
 شدند - و از طرف دیگر کسانی که در روسیه بسر میبردند ، بر علیه کمیته‌های صنایع  
 جنگی و شوونیسم - میجنگیدند و کارگران را برای مبارزه در راه انقلاب پرولتا -  
 ریائی گرد هم میآوردند و متشکل میساختند .

## حکومت استبدادی سوسیال شوونیسم

کارگران روسیه از گزند شوونیسم مصون نماندند. این موضوع را مثلاً میتوان در این نکته مشاهده کرد که در نیمه اول انقلاب فوریه، اکثریت عظیم کارگران و حتی کارگران شهرهایی مثل پترزبورگ، طرفدار منشویکها و سوسیال رولوسیونرها بودند. بطور کلی امروز میتوانیم با نگاه بگنشته متوجه بشویم که چه وسیله نیرومندی در دست حریفان مخالفین جنگ وجود داشت. زیرا که بورژوازی با شعار فریبنده "سرزمین پدری در خطر است" و ابزار بی نظیری مثل انترناسیونال دوم، میدانست که حتی طبقه کارگر جوان و مملو از شور انقلابی روسیه را چگونه به شوونیسم مبتلا سازد. کارگران پترزبورگی که در سال ۱۹۱۴ - دو سه هفته قبل از شروع جنگ - بر ضد تزار سزگربندی میکردند، اوائل انقلاب فوریه یعنی برای مدت چند ماه از منشویکها و سوسیال رولوسیونرها یعنی از سوسیال شوونیسم نظر فداری میکردند. و این خود دلیلی برای آنست که بچه جهت نرسهای دشواری که طبقه کارگر از جنگ امپریالیستی آموخت برای او در ضمن بسیار با ارزش نیز بود. و با این جهت خدما تری که حزب بلشویک در اثنای این جنگ انجام داده است، بسیار بزرگ میباشد، زیرا اگر چه این حزب در میان طبقه کارگر در اقلیت قرار داشت ولی معیناً پرچم آنها بزمین نگذاشت بلکه در مقابل جریان آب شنا کرد و کارگران را در اکتبر به پیروزی حکامه آفرینی نائل ساخت.

اگر بخواهیم در مورد انقلاب فوریه و بمراتب بیشتر از آن، انقلاب اکتبر و نقش حزب ما در هر دو این انقلابات تا حدودی بطور مشروح صحبت کنیم، نهما جلسه دیگر لازم خواهیم داشت و من توانائی آنها ندارم. بیانات من که خواه ناخواه بسیار ناقص و کلی میباشد فقط مربوط با پیام قبل از انقلاب فوریه میباشد من تقریباً هیچ چیز در مورد اقتصاد روسیه در دورانهای که مورد بحث قرار گرفتند، نگفتم. طبیعی است که این يك كمبود است. من خود را بتاریخچه حزب - بمعنی خاص کلمه - محدود ساختم و حتی يك تاريخچه مبسوط از انقلاب را بیان نکردم. وظیفه من فقط عبارت از این بود که بشما کمک کنم که به مطالعه تاریخچه حزب آشنا شوید.

انقلاب فوریه زمانی رخ داد که برخی از اعضای کمیته مرکزی ما در خارج و برخی دیگر در زندان و یا تبعید بسر میبردند. اینطور بنظر میرسید که دیگر

حزبی وجود ندارد. همه چیز از هم پاشیده و پراکنده شده بودند ما با وجود این کاری را که حزب در ضمن ۲۵ سال انجام داده بود، اثر خود را باقی گذاشت. • حزب ما يك حزب واقعا انقلابی بود و باین جهت نه فقط در ایامی که تشکیلات هیرا-رشی و مستحکم وجود داشت بلکه همچنین در روزهایی که بطور کلی از هستی ساقط شده بنظر میرسید و به يك حیات کاملا زیرزمینی ادامه میداد - همچنان بکار خود ادامه میداد. دیالکتیک پروسه انقلابی و سرعت حزب ما را تشکیل میدهد. چندبار تا کنون طی دوران طولانی تزاریسیم چنین بنظر رسیده بود که حزب ما کاملاً متلاشی شده و فقط عبارت از تعدادی افراد پراکنده و متفرق بوده است. مع الوصف در نتیجه کاری که بوسیله او در مورد آگاهی توده‌های کارگری صورت گرفته بود، بار دیگر تمام عناصری - که برای بوجود آوردن يك حزب بزرگ کارگری سراسر روسیه لازم و ضروری بودند - گرد هم آمدند و حزب ما مثل آتشی از زیر خاکستر جلوه گر شده. حزب ما در انقلاب فوریه نقش مهم و تعیین کننده‌ای بازی نکرد و نمیتوانست نیز چنین نقشی را بازی کند - زیرا که طبقه کارگر در آن زمان دچار احساس میهن پرستانه بود - ولی در عوض در ضمن چند ماه، سرمایه‌های را که در ضمن ۲۰ تا ۳۰ سال جنبش کارگری بکار انداخته بود، باز یافت. در فروغ تا اینک ایده سرکردگی پرولتاریا که مانند مشعل فروزانی راهنمای او بود، طبقه کارگر روسیه را از زندان منشویکی - سوسیال رولوسیونی نجات داد و آنها را به پیروزی کامل بر بورژوازی نائل ساخت.

با بان

حزبی وجود ندارد. همه چیز از هم پاشیده و پراکنده شده بودند ما با وجود این کاری را که حزب در ضمن ۲۵ سال انجام داده بود، اثر خود را باقی گذاشت. • حزب ما يك حزب واقعا انقلابی بود و با این جهت نه فقط در ایامی که تشکیلات هیرا-رشی و مستحکم وجود داشت بلکه همچنین در روزهایی که بطور کلی از هستی ساقط شده بنظر میرسید و به يك حیات کاملاً زیرزمینی ادامه میداد. همچنان بکار خود ادامه میداد. دیالکتیک پروسه انقلابی و سرعت حزب ما را تشکیل میدهد. چندبار تا کنون طی دوران طولانی تزارسم چنین بنظر رسیده بود که حزب ما کاملاً متلاشی شده و فقط عبارت از تعدادی افراد پراکنده و متفرق بوده است. مع الوصف در نتیجه کاری که بوسیله او در مورد آگاهی توده‌های کارگری صورت گرفته بود، بار دیگر تمام عناصری - که برای بوجود آوردن يك حزب بزرگ کارگری سراسر روسیه لازم و ضروری بودند - گرد هم آمدند و حزب ما مثل آتشی از زیر خاکستر جلوه گر شده. حزب ما در انقلاب فوریه نقش مهم و تعیین کننده‌ای بازی نکرد و نمیتوانست نیز چنین نقشی را بازی کند. زیرا که طبقه کارگر در آن زمان دچار احساس میهن پرستانه بود. - ولی در عوض در ضمن چند ماه، سرمایه‌داری را که در ضمن ۲۰ تا ۳۰ سال جنبش کارگری بکار انداخته بود، باز یافت. در فروغ تا اینک ایده سرکردگی پرولتاریا که مانند مشعل فروزانی راهنمای او بود، طبقه کارگر روسیه را از زندان منشویکی - سوسیال رولوسیونی نجات داد و آنها را به پیروزی کامل بر بورژوازی نازی نائل ساخت.

با بان